

پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره‌های

۴۲۱-۴۲۲

جولای - آگست

۲۰۱۸



پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره‌های

۴۲۱-۴۲۲

جولای - آگست

۲۰۱۸

پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره های

۴۲۱-۴۲۲

سال ۱۷۵ بدیع

۱۳۹۷ شمسی

جولای - آگست

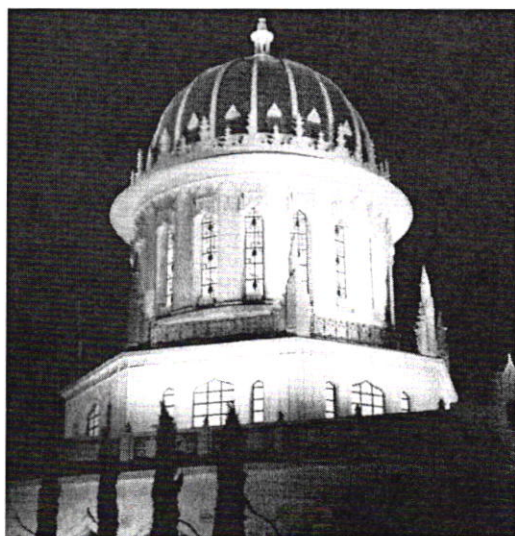
۲۰۱۸

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	فهرست مطالب
۲	مناجات حضرت بهاء‌الله
۳	منتخبانی از حضرت عبدالبهاء
۴	ترجمه پیام بیت‌المدل اعظم رضوان ۲۰۱۸ میلادی
۱۰	عبدالبهاء، خلع سلاح و صلح جهانی - جناب پیتر اسمیت
۱۴	ایران قرن نوزدهم - جناب موژان مؤمن
۲۱	خاطرات ایام تشرف - جناب اسفندیار قباد
۲۷	در ایام حضرت ولی امرالله - سخنرانی ابادی امرالله لروی آیوآس
۳۰	عرفان جانان - جناب دکتر قاسم بیات
۳۳	شعر پیام عشق جانان - جناب سنوده
۳۴	بررسی مسئله گناه در نزد مسیحیان - جناب دکتر گیو خاوری
۳۹	ترک نعصبات - جناب ایرج قانونی
۴۳	شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز - جناب صفات‌الله فهندژ سعدی

الها معبودا

عبادت را از ثمره وجود محروم منما و از بحر جودت قسمت عطا فرما
 توئی مقتدری که قوت عالم قوتت را ضعیف ننمود و شوکت امرای
 ارض تو را از مشیت باز نداشت از تو می‌طلبم فضل قدیمت را و
 عنایت جدیدت را توئی فضال و توئی غفار و توئی بخشنده و توانا.



منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد دوم - ص ۱۶۹

"ای مونس یاران سال‌های چند در لباس مستمند سرگشته کوه و صحرا و گمگشته دشت و دریا بودی و لب تشنه چشمه حیات و پرنشئه باده ثبات گشتی تا به عین تسنیم پی بُردی و از باده اَلست سرمست گردیدی و از نیست و هست گذشتی حال یک قدحی از صهبای محبت‌الله به دست گیر و بر رندان می‌پرست صلا زن و بگو تا چند گمگشته دشت و بیابانید وقت وصول است این هنگام حصول است این بل اصل اصول است این آسوده شو آسوده شو وقت پریشانی گذشت ایام نادانی گذشت دشت بیابانی گذشت آسوده شو آسوده شو شمس حقیقت زد علم بر کوه و دشت در صبحدم مقصود کل شاه قدم ماه ملل میر اُمم آسوده شو آسوده شو حال وقت آنست که درگاه احدیت را ملجاء و پناه کنیم و بیدار و پُر انتباه گردیم در جهان شوری افکنیم و حشر و نشوری ظاهر سازیم ای مونس امیدوارم که انیس آن دلبر نازنین گردی و جلیس آن یار دلنشین ای مونس شکر حضرت احدیت را که در آستان مقدس وارد و روی را به خاک درگهش پُر انوار و موی را به غبار رهش مشکبار نمودی و طوف کنان گریان و نالان و سوزان اشعار ابدار خواندی و چشم یاران را از سرشک ریزان چون ابر بهاران نمودی و گلزار ما حول بقعه مبارکه را به اشک دیده و آب جویبار تسقیه کردی و حول مطاف ملاء اعلی طواف نمودی از فضل الهی استدعا می‌نمائیم که بکلی گرفتار حق گردی و سرمست جام سرشار او تا سبب شوی آن جمع پریشان را جمع نمائی و آن بی سر و سامان را سر و سامانی دهی.



ترجمه‌ای از پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به بهائیان جهان (رضوان ۲۰۱۸ میلادی (۱۷۵ بدیع)

ستاینندگان اسم اعظم در سراسر عالم ملاحظه فرمایند
دوستان عزیز و محبوب

در پرتو انوار جاودان جشن‌های فراموش نشدنی دوستمین سالگرد میلاد فرخنده جمال مبارک تحیات صمیمانه خود را به شما عزیزان تقدیم می‌داریم. با توجه به وقایع آن ایام و همچنین ماه‌های بعد، مشاهده می‌کنیم که جامعه جهانی بهائی امروز همان جامعه‌ای نیست که شش دور اول نقشه کنونی را آغاز کرد؛ جامعه‌ای است به مراتب آگاه‌تر نسبت به وظایف روحانی خویش؛ جامعه‌ای است که جهش بی‌سابقه‌ای در قابلیت خود یافته تا دوستان و آشنایان را به حیات جمعی‌اش جلب نماید، الهام‌بخش فعالیت‌های متحد در محله‌ها و دهکده‌ها باشد، بتواند نحوه بروز حقایق روحانی در اقدامات عملی و پایدار را به خوبی بیان کند، و از همه مهم‌تر نه تنها درباره آموزه‌هایی به گفتگو پردازد که جهان را خلق بدیع خواهد نمود، بلکه درباره وجود مقدسی سخن گوید که واضع و مروج این آموزه‌ها است:

حضرت بهاء‌الله. شرح حیات و مصائب وارده بر آن وجود مبارک توسط بزرگسالان و جوانان و کودکان و به زبان‌های گوناگون، بر قلوب بی‌شماری اثر گذاشت. برخی به تحقیق بیشتر در امر الهی پرداختند، بعضی تعهد به همکاری نمودند، و بسیاری موفق به اظهار ایمان شدند.

یکی از نشانه‌های گویای پیشرفت، نقاط متعددی است که امر مبارک در سطح ملی به وضوح از مرحله مجهولیت خارج شده است. در میان رؤسای دول و رهبران فکری نفوسی بودند که علناً بیان نمودند و دور از انظار تأکید کردند که جهان نیازمند بیشتر حضرت بهاء‌الله می‌باشد و مجهودات بهائیان قابل ستایش است و باید گسترش یابد. نکته شادی‌آفرین دیگر آن که تنها بهائیان نبودند که نام حضرت بهاء‌الله را با اشتیاق گرامی داشته، حیات مبارکش را جشن گرفتند بلکه گردهمایی‌های ویژه‌ای به این منظور توسط نفوسی از ورای جامعه بهائی برگزار شد. در مناطقی که مخالفت با امر مبارک وجود دارد، احباً با امیدواری و استقامتی حیرت‌انگیز هموطنان خویش را تشویق نمودند تا خودشان

حقیقت امور را بررسی نمایند و بسیاری با شادمانی در این جشن و سرور شرکت جستند. دویستمین سالگرد میلاد جمال قدم موجب شکوفایی بی حد آثار هنری نیز گردید که خود شاهدهی است شکوهمند بر قلوب آکنده از عشق این هنرمندان. خصوصیت رویکرد کلی جامعه بهائی در این ایام بی نظیر، گواهی بود بر میزان یادگیری‌ای که طی بیش از دو دهه از آغاز سلسله نقشه‌های کنونی صورت گرفته است. آحاد مؤمنین به ابتکارانی شخصی پرداختند، جامعه به کوشش‌های جمعی قیام کرد، و احباً قوای خلاقه خود را متوجه نقشه‌هایی نمودند که از طرف مؤسسات تهیه شده بود. بزرگداشتی مهم و یادآور گذشت دو قرن، محرکی قدرتمند برای فعالیت‌های جامعه‌سازی در قرن آینده گشت. شایسته آن که هر بذری که با چنین مهر و محبتی در جشن اول کاشته شده در دوره‌ای که به دومین جشن دویستمین سالگرد منتهی خواهد شد، صبورانه پرورش یابد و به ثمر رسد.

حال پس از گذشت دو سال از آغاز نقشه کنونی، گرچه طبیعتاً میزان پیشرفت امور در تمام کشورها یکسان نیست اما تعداد برنامه‌های فشرده رشد در عالم، به نصف رقم پنج هزار یعنی رقم مورد نظر نقشه جهانی کنونی نزدیک گشته و میزان افزایش این رقم مرتباً تسریع می‌یابد. با نگاهی دقیق‌تر می‌توان نشانه‌های امیدوارکننده‌ای از شکوفایی قوا و استعداد‌های افراد، جوامع، و مؤسسات را ملاحظه نمود. تجربه جشن‌های دویستمین سالگرد در همه جا به مؤمنین نشان داد که بسیاری از تعاملات روزانه آنان با اطرافیان می‌تواند به نشر نفعات‌الله منجر شود. با شدت یافتن فعالیت‌ها در هزاران دهکده و محله، حیاتی پویا و هدفمند در هریک از آنها نضج می‌گیرد. شمار محدوده‌های جغرافیایی که در آنها سیستمی برای گسترش این الگوی فعالیت به تعداد فزاینده‌ای از نقاط در حال تأسیس است، به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته و احباً را قادر ساخته تا از سومین نماد پیشرفت در پیوستار رشد عبور نمایند. و این‌جا، در مرزهای یادگیری عالم بهائی و به خصوص در حرکت جمعیت‌ها به سوی بینش حضرت بهاءالله است که نه فقط جم غفیری به آغوش فراگیر فعالیت‌های بهائی می‌پیوندند بلکه دوستان اکنون می‌آموزند که چگونه گروه‌های بزرگی از مردم هویت خود را در جامعه اسم اعظم می‌یابند. در چنین نقاطی است که کودکان به طور مرتب کلاس‌ها را سال به سال طی می‌کنند و برنامه‌تواندهی روحانی به نوجوانان با هماهنگی از سطحی به سطح دیگر پیش می‌رود و در نتیجه تلاش‌های آموزشی جامعه جنبه منظم‌تری به خود می‌گیرد. در این نقاط، مؤسسه آموزشی چگونگی پرورش منابع انسانی کافی برای تهذیب روحانی و اخلاقی تعداد روزافزونی از

برنامه‌های منظم گسترش پیدا کرده، و اکنون تعداد بیشتری از سازمان‌های توسعه ملهم از تعالیم بهائی به فعالیت در زمینه‌های آموزش، بهداشت، کشاورزی، و غیره مشغولند. از تقلیب مشهود در حیات فردی و جمعی می‌توان نشانه‌های اولیه قدرت غیرقابل تردید اجتماع‌سازی امر حضرت بهاء‌الله را ملاحظه نمود. پس جای تعجب نیست که دفاتر جامعه بین‌المللی بهائی در کوشش‌های خود برای مشارکت درگفتمان‌های متداول در اجتماع از چنین موارد اقدام اجتماعی، اعم از ساده یا پیشرفته و کوتاه مدت یا دراز مدت، الهام می‌گیرند. این میدان دیگری از مجهودات امر مبارک می‌باشد که پیشرفت قابل توجهی نموده است. در سطح ملی، مشارکت در گفتمان‌های هدفمند اجتماع - از جمله تساوی زن و مرد، مهاجرت و انتلاف، نقش جوانان در تقلیب اجتماعی، هم‌زیستی بین ادیان، و غیره - با اطمینان، کارآیی و بینشی روزافزون انجام می‌گیرد. به علاوه، احباً از هر سن و پیشینه، هر جا که ساکن می‌باشند، کار می‌کنند، و یا درس می‌خوانند، کمک‌های ارزشمندی به گفتمان‌های خاص نموده توجه اطرافیان‌شان را به دیدگاه والایی جلب می‌نمایند که بر اصول و تعالیم ظهور وسیع حضرت بهاء‌الله استوار است.

با حضور رسمی امرالله در شبکه جهانی اینترنت، موقعیت امر مبارک در فضاها گوناگونی که در آن گفتمان‌ها مطرح می‌گردد ترقی بسیاری نموده است، حضوری که با وبسایت‌های ملی متعدد بهائی و توسعه بیشتر مجموعه سایت‌های مربوط به **Bahai.org**، گسترش یافته است. این پیشرفت هم برای ترویج و هم برای صیانت امرالله بسیار ارزشمند است. در طی فقط چند روز، جمع بزرگی از مردم جهان به مطالب جذب گردیدند که برای معرفی امر مبارک با دقت تهیه شده و در وبسایت دوپستمین سالگرد میلاد حضرت بهاء‌الله به طور هم‌زمان به نه زبان ارائه شده بود. این مطالب اکنون با اضافه نمودن صفحات مخصوصی درباره کشورهای مختلف تکمیل گردیده و نمایانگر تنوع جشن‌های برگزار شده است. تمهیدات لازمه در سایت کتابخانه مراجع و آثار بهائی برای ارائه تدریجی الواح و آثار مقدسه‌ای که تاکنون ترجمه و منتشر نشده پیشرفت شایانی کرده است. مجلدات جدیدی از آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء نیز به انگلیسی تحت ترجمه و تنظیم است تا در سال‌های آینده چاپ و منتشر گردد.

در سانتیاگو (Santiago)، شیلی (Chile) و در باتامبانگ (Battambang)، کامبوج (Cambodia) جدیدترین مشارک‌الاذکار افتتاح شده و اکنون مراکز جذب بازدیدکنندگان و نمادهایی از همه تعالیم امر مبارک برای جوامع آنان شده است. تعداد این

معابد رفیع البنیان رو به افزایش است. با کمال سرور اعلام می‌داریم که افتتاح مشرق‌الاذکار در نورت دل کائوکا (Norte de Cauca) در کشور کلمبیا (Colombia) قرار است در ماه ژوئیه صورت گیرد. به علاوه بنای مشرق‌الاذکار بیشتری در پیش است. در وانواتو (Vanuatu)، کسب اجازه شروع ساختمان در دست اقدام است. در هندوستان و جمهوری دموکراتیک کنگو (Democratic Republic of the Congo)، پس از فرایندی بسیار پیچیده و پُر چالش، زمین‌های مشرق‌الاذکار با موفقیت ابتیاع گردیده است. سرور حاصل از مشاهده طرح اولین مشرق‌الاذکار محلی در کنیا (Kenya) دوچندان گردید. مضافاً امیدواریم که انتشار بیانیه و مجموعه‌ای از آثار مبارکه درباره مؤسسه مشرق‌الاذکار که توسط دایره مطالعه نصوص و الواح تهیه شده به درک عمیق‌تر احببا از اهمیت عبادت در حیات جامعه کمک نماید زیرا بهائیان در همه جا در خدمات خود، به خصوص در جلسات مرتب دعا و مناجات، شالوده روحانی مشارق اذکار آینده را مهیا می‌سازند.

فقط سه سال از مجهودات بیست و پنج ساله‌ای باقی مانده است که در سال ۱۹۹۶ با یگانه هدف پیشبرد قابل ملاحظه فرایند دخول افواج آغاز شد. در رضوان ۲۰۲۱ پیروان جمال قدم نقشه‌ای یک ساله را آغاز خواهند نمود. این مشروع کوتاه اما آبستن شگفتی‌های فراوان، موج جدیدی از نقشه‌هایی را آغاز خواهد کرد که سفینه امرالله را به قرن سوم عصر بهائی رهنمون خواهد نمود. در طی این دوازده ماه فرخنده، عالم بهائی بزرگداشت صدمین سال صعود حضرت عبدالبهاء را در یک گردهمایی ویژه در مرکز جهانی برگزار خواهد کرد و نمایندگان همه محافل ملی و همه شوراهاى منطقه‌ای بهائی به شرکت در آن دعوت خواهند شد. اما این فقط اولین رویداد از سلسله رویدادهایی است که احببا را برای نیازهای دهه‌های آینده آماده خواهد ساخت. ژانویه ۲۰۲۲ که مقارن با صدمین سال قرائت علنی الواح مبارکه و صایای حضرت مولی‌الوری است موقعیتی برای تشکیل کنفرانسی در ارض اقدس با حضور اعضای هیئت‌های مشاورین فائزهای و اعضای هیئت‌های معاونت برای صیانت و ترویج خواهد بود. قوای روحانی منبعث از این دو گردهمایی تاریخی باید به احببای الهی ساکن در هر سرزمین منتقل گردد. به این منظور در ماه‌های بعد از آن، سلسله کنفرانس‌هایی در سراسر جهان چون عملی راهگشا برای مجهودات چند ساله متعاقب نقشه یک ساله برگزار خواهد شد.

بدین ترتیب مرحله جدیدی در بسط و اجرای نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء

فرا می‌رسد. اما دیدگاهی مهیج و فوری‌تر در پیش روست. تا فرا رسیدن دویستمین سالگرد میلاد حضرت باب فقط یک سال و نیم باقی مانده است. این دوره، یادآور جان‌بازی‌های قهرمانانه مبشر شهید امر الهی است که دوران رسالت خطیرش بشریت را به عصر جدیدی از تاریخ حیات خود رهنمون گردید. هرچند جهانی که حضرت ربّ اعلی در آن اعلان امر نمودند دو قرن با امروز فاصله دارد ولی هم از نظر رواج ظلم و ستم و هم از نظر آرزوی شدید بسیاری از مردم برای یافتن پاسخی که عطش روحشان را تسکین دهد، به جهان امروز شباهت دارد. در بررسی چگونگی برگزاری شایسته سالگرد دویستمین سال به این نکته واقفیم که این جشن‌ها ماهیت خاص خود را خواهد داشت. با این حال شکوفایی فعالیت‌هایی را پیش‌بینی می‌کنیم که در جامعیت و غنا به هیچ وجه کمتر از بزرگداشت سالگرد دویستمین سالی که گذشت نخواهد بود. موقعیتی است که بدون شک هر جامعه، هر خانواده، و هر قلبی با اشتیاق منتظر آن است.

ماه‌های آینده نیز فرصتی است برای یادآوری حیات پیروان دلاور حضرت باب، قهرمانان دلیری که ایمان خود را با فداکاری‌های بی‌نظیری ابراز داشتند، فداکاری‌هایی که برای همیشه زینت‌بخش صفحات تاریخ این امر اعظم خواهد بود. خصایص شجاعت، تقدّس، انقطاع از ماسوی‌الله و تعهد آن ارواح پاک اثرات عمیقی بر قلب هر نفسی می‌گذارد که شرح فتوحاتشان را بشنود. بسیاری از آن شیردلان که تأثیری جاودانه در تاریخ از خود به جای گذاشتند در عنفوان جوانی بودند. باشد که نمونه و سرمشق آن دلیران جان‌فشان در طئی دورانی که در پیش است به جمع مؤمنین شهادت بخشند، به خصوص به جوانان که بار دیگر به پیشگامی در نهضتی فرا خوانده شده‌اند که هدفش تقلیب عالم است.

پس این است امید روشن و وطید این مشتاقان. شایسته است که در طئی شش دور فعالیت بین این عید رضوان و سالگرد دویستمین سال میلاد حضرت نقطه اولی، و به راستی در مدت سه سالی که از نقشه کنونی باقی مانده، همان عشق عظیم و پُرشوری که پیروان حضرت ربّ اعلی را به انتشار نور الهی ترغیب نمود، الهام‌بخش شما برای اقداماتی بزرگ باشد. در آستان مقدّس ملتسمیم که همگی مشمول تأییدات ملکوتی گردید.

[امضاء: بیت العدل اعظم]

عبدالبهاء، خلع سلاح و صلح جهانی

پیتر اسمیت
برگردان: عرفان ثابتی

مفهوم "صلح جهانی" از زمان بهاء‌الله، بنیان‌گذار آئین بهائی، جزء مهمی از تعالیم این دین بوده است. عبدالبهاء، فرزند ارشد و جانشین بهاء‌الله هم در آثار خود بر این امر تأکید کرده است.

بهاء‌الله از اواخر دهه‌ی ۱۸۶۰ میلادی در عکا، که بخشی از قلمرو امپراتوری عثمانی در سوریه به شمار می‌رفت، زندانی بود. او در نوشته‌های خود در این دوره راه حل نهایی مشکلات دنیا را اتحاد معنوی و دینی همهٔ مردم جهان از طریق "صلح اعظم" می‌داند. به نظر او، چون دین بهترین مبنای بهروزی بشر است، چنین وحدتی به درمان دردهای دنیا می‌انجامد. اما وی اتحاد دینی را رخدادی قریب‌الوقوع نمی‌پندارد و بنابراین، صلحی محدودتر میان ملل تندخوی جهان را ضرورتی عاجل و عامل اصلی حفظ بشر می‌شمارد. به عقیدهٔ او، جنگ نه‌تنها علت اصلی مصائب مردم دنیا است، بلکه هزینه‌های گزافش هم کمرشکن است.

بهاء‌الله می‌گوید یگانه راه حل موجود، صلح سیاسی دائمی میان کشورهاست. قدرت‌های بزرگ جهان باید با یک‌دیگر آشتی کنند و مجمعی "فراگیر" برای بنا نهادن پایه و اساس صلح جهانی تشکیل دهند. پس از این که حکام جهان به توافق دست یافتند، نوعی نظام امنیت جمعی از صلح محافظت خواهد کرد - کشورهای دنیا توافق می‌کنند که همگی یک‌پارچه با هر کشور متجاوز می‌بارزه کنند. به لطف صلح جهانی، کشورها دیگر به انباشتن مهمات و تسلیحات گران‌قیمت نیاز نخواهند داشت، زیرا تنها مقدار اندکی سلاح برای دفاع از خود و حفظ نظم داخلی کافی خواهد بود.

به نظر عبدالبهاء، تمدن حقیقی تنها وقتی به وجود خواهد آمد که رهبران "بلندهمت" جهان "به جهت خیریت و سعادت عموم بشر به عزمی ثابت و رأی راسخ" برای ایجاد صلح عمومی پیش قدم شوند.

عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیه (۱۸۷۵)، در الواح یا همان نامه‌های پُرشمارش، و در سخنرانی‌های عمومی خود در اروپا و آمریکای شمالی (۱۹۱۱ - ۱۹۱۳) پیام پدرش را تکرار کرد. او در سفر طولانی خود به اروپا و آمریکای شمالی (در زمانی که اکثر اروپایی‌ها تصور نمی‌کردند به زودی جنگی جهانی رخ دهد که در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ به شدت به دنیا آسیب برساند) چند بار در مورد احتمال وقوع جنگ هشدار داد، و به ویژه به خطرات ناشی از انباشت فزایندهٔ تسلیحات در اروپا و بی‌ثباتی منطقهٔ بالکان اشاره کرد. پس از شروع جنگ جهانی اول، عبدالبهاء آن را فاجعه و جنایت خواند.

به نظر عبدالبهاء، تمدن حقیقی تنها وقتی به وجود خواهد آمد که رهبران "بلند همت" جهان "به جهت خیریت و سعادت عموم بشر به عزمی ثابت و رأی راسخ" برای ایجاد صلح عمومی پیش‌قدم شوند. این رهبران باید مصمم باشند و پس از مشورتی فراگیر در پی تأسیس اتحادیه‌ای جهانی برآیند. آن‌ها باید معاهدهٔ محکمی را تصویب کنند که همهٔ مرزهای بین‌المللی و روابط میان کشورها را مشخص سازد و اندازهٔ نیروهای مسلح هر کشور را محدود کند، زیرا افزایش قوای نظامی سوءظن دیگر کشورها را برمی‌انگیزد. از آن پس، اگر کشوری این معاهدهٔ "مقدس" را نقض کند، همهٔ کشورها با او مقابله خواهند کرد. در این صورت، هر کشوری برای حفظ نظم داخلی خود، تنها به نیروی نظامی اندکی نیاز خواهد داشت و مسابقهٔ تسلیحاتی بین‌المللی پایان خواهد یافت. در نتیجه، می‌توان از نیروها و منابع انسانی در صنایعی بهره‌برد که به بهروزی و پیشرفت مردم دنیا کمک می‌کند، مردمی که از "تحمل اِثقال [بار سنگین]" هزینه‌های نظامی خلاص خواهند شد. صلح عمومی به "آزادی جهانیان" خواهد انجامید.

بدبین‌ها ممکن است چنین امری را ناممکن بشمارند اما در امور بشری هیچ چیز را نباید دست‌نیافتنی پنداشت، به ویژه اگر رهبران "کاملهٔ ماهره" به "فضل پروردگار و عنایت مقربین درگاه آفریدگار" با "غیرت" و "همت بی‌همتا" در پی تحقق این امر برآیند. به نظر عبدالبهاء، بسیاری از اموری که در گذشته ناممکن و آرمانی به شمار می‌رفت، در زمان او تحقق یافته بود (وی در این اثر از این امور نام نمی‌برد اما می‌دانیم که او و دیگر رهبران بهائی از حامیان و ستاینندگان مبارزهٔ مؤثر و شدید با برده‌داری در قرن نوزدهم بودند). در سال ۱۹۱۲ عبدالبهاء در مصاحبه با روزنامه‌ای در کانادا گفت که فشارهای اقتصادی ناشی از هزینه‌های گزاف تسلیحات و جنگ‌افزارهای مدرن می‌تواند به خلع سلاح بیانجامد.

در دسامبر ۱۹۱۹ عبدالبهاء در نامه به هیئت اجرایی "سازمان مرکزی صلح پایدار در لاهه" شروط لازم برای تشکیل "دیوان عالی بین‌المللی" مورد نظرش را برشمرد: مجلس ملی هر کشور باید متناسب با جمعیت آن کشور نمایندگان خیره در حقوق و روابط بین‌الملل و آگاه از نیازهای اساسی جهان را انتخاب کند. در صورت تأیید مجلس اعیان، هیئت دولت و رئیس جمهور یا پادشاه کشور، این افراد به عضویت مجمع جهانی در می‌آیند که از قدرت تصمیم‌گیری درباره همه مسائل بین‌المللی بهره‌مند است. به نظر عبدالبهاء، مجمع تازه تأسیس "جامعه ملل" به اندازه کافی قدرت نداشت و حیطة عملش محدودتر از آن بود که صلحی واقعی بیافریند.



به نظر عبدالبهاء، آفرینش دنیایی صلح‌آمیز پیوندی ذاتی با طرح‌ها و اصول اجتماعی دیگری داشت که بعضی از آن‌ها را در فهرست‌هایی از اصول عمده بھائی گنجانده بود که در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود ارائه می‌داد. بدون این‌ها دستیابی به صلح واقعی و حفظ آن ممکن نبود. او تأکید می‌کرد که:

۱ - نوع بشر یکی است و باید از راه‌هایی مثل افزایش داد و ستد جهانی و ترویج زبانی بین‌المللی علاوه بر زبان‌های بومی، همبستگی بشر را تقویت کرد.

۲ - تعصبات دینی، قومی، اقتصادی و ملی‌گرایانه یکی از علل اصلی ستیزه‌جویی و خون‌ریزی در جهان است و تا وقتی مردم دنیا این تعصبات را کنار نگذارند، تخریب "بنیان انسانی" ادامه خواهد یافت.

۳ - دین مبنای اصلی تربیت اخلاقی بشر است اما باید با علم و عقل همخوانی داشته باشد. هدف حقیقی دین ترویج دوستی و محبت میان مردم است. اگر دینی مروج نزاع و جدال باشد، بهتر است از آن پیروی نکنیم.

۴ - برای دستیابی به سعادت باید تمدن مادی و "الهی" را با یکدیگر ترکیب کرد: همین تمدن مادی عاری از معنویت بوده که تسلیحات و جنگ‌افزارهای هولناک را تولید کرده است.

۵ - تا وقتی زنان به برابری با مردان دست نیابند بشریت پیشرفت نخواهد کرد. بهره‌مندی از آموزش، حقوق مدنی، و توانمندسازی سیاسی زنان ضرورت‌هایی حیاتی است. توانمندسازی زنان به مخالفت با جنگ دامن می‌زند زیرا مادران رضایت نمی‌دهند که پسرانشان در جنگ قربانی شوند.

۶ - باید علوم و هنرها را به همه کودکان آموخت. اگر پدر و مادری نتوانند چنین امکانی را برای فرزندان خود فراهم کنند، در این صورت جامعه وظیفه دارد که این مسئولیت را برعهده گیرد. آموزش دختران و پسران باید یکسان باشد.

۷ - ثروت مادی باید افزایش یابد تا همه از "اسارت عالم طبیعت" آزاد شوند. دولت‌ها باید بکوشند تا رفاه مردم افزایش یابد. فقر و غنای شدید باید از بین برود تا مایحتاج زندگی همه تأمین شود.

۸ - شیوه‌های دموکراتیک حکومت باید گسترش یابد و عدالت ترویج شود. سرکوب ظالمانه مردم باید پایان یابد.

خلع سلاح همه کشورها باید همزمان باشد. در غیر این صورت، هیچ کشوری با میل و رغبت چنین نخواهد کرد. استقلال و یک‌پارچگی همه کشورها باید تضمین شود. باید صلح‌دوستی را در افکار عمومی پرورش داد. بانک‌داران و سرمایه‌داران باید تأمین هزینه‌های جنگ را متوقف کنند. شرکت‌های حمل و نقل باید از انتقال تسلیحات خودداری کنند. سربازان باید به طور رسمی خواهان صلح شوند.

برگردان: عرفان ثابتی

پیتر اسمیت دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه ماهایدول در تایلند و نویسنده آثاری همچون "ادیان بابی و بهائی: از تشیع موعودباور تا دینی جهانی" (انتشارات دانشگاه کیمبریج ۱۹۸۷) و "درآمدی به آیین بهائی" (انتشارات دانشگاه کیمبریج ۲۰۰۸) است. او این مقاله را به درخواست آسو نوشته است.

ایران قرن نوزدهم

موژان مؤمن
برگردان: عرفان ثابتی

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، ایران کشوری عقب‌مانده به شمار می‌رفت، در حالی که قدرت‌های استعمارگر اروپایی در اوج به سر می‌بردند و جهان را بین خود تقسیم کرده بودند. این امر نه تنها حاکی از نوعی بخت برگشتگی بود، بلکه به غرور ملی ایرانیان و جهان‌بینی آنان نیز آسیب می‌زد، زیرا ایرانیان خود را نمایندگان راستین اسلام (یعنی تشیع) می‌پنداشتند و تصور می‌کردند که خدا خود به خود به آن‌ها لطف دارد و آن‌ها را بر دیگران برتری می‌دهد. شکست‌های خفت‌بار و از دست دادن اراضی در دو جنگ با روسیه در سال‌های ۱۸۱۳-۱۸۰۴ و ۱۸۲۸-۱۸۲۶ و شکست از نیروهای بریتانیایی در هرات (۱۸۳۸) و بوشهر (۱۸۵۶) ایرانیان را از خواب غفلت بیدار کرد، و از فرودستی خود در دنیای مدرن آگاه ساخت.

تنها چیزی که نگذاشت ایران مستعمرهٔ اروپایی‌ها شود موقعیت راهبردی آن در به اصطلاح "بازی بزرگ" روسیه و بریتانیا بر سر نفوذ در آسیا بود. روسیه سرگرم گسترش قلمرو خود در نواحی مسلمان‌نشین قفقاز و آسیای مرکزی بود، و در میانهٔ قرن نوزدهم نوبت به ایران رسیده بود. در صورت تصرف ایران، روسیه به بنادر آب گرم در خلیج فارس دست می‌یافت. از سوی دیگر، بریتانیا می‌خواست که از گسترش قلمرو روسیه، خواه در آسیای مرکزی و خواه به جنوب و به طرف خلیج فارس جلوگیری کند - بریتانیا این حرکت‌های روسیه را تهدیدی برای متصرفات ارزشمند خود در هند می‌شمرد. هر دو کشور برای پیشبرد اهداف خود هیئت‌هایی را به ایران فرستادند. آن‌ها علیه فعالیت‌های یک‌دیگر جاسوسی می‌کردند، و با شاهزادگان و مقام‌های عالی‌رتبهٔ حکومتی دسیسه می‌چیدند تا از رقیب پیشی گیرند. از جنبه‌های بسیاری، تهران در اواخر قرن نوزدهم از بسیاری جهات نمایشگر وضعیتی بود که سلف "جنگ سرد" محسوب می‌شد، جنگی که یک قرن بعد در بخش وسیع‌تری از دنیا میان این دو کشور و متحدان آن‌ها درگرفت.

امور مالی حکومت هم به شدت آشفته بود. ممکن است ساختار تبولی حکومت ایران برای قرون وسطی مناسب بوده باشد، اما با نظام اقتصادی جهانی نوظهور در قرن

نوزدهم جور نبود. پادشاه کشور را طوری اداره می‌کرد که گویی ملک شخصی اوست، و تنها هدف حکومت را درآمدزایی برای خود می‌دانست. درآمد حکومت ناشی از فروختن تقریباً همهٔ مناصب حکومتی بود. جمع‌آوری مالیات و ادارهٔ وزارت‌خانه‌ها و ولایت‌ها به کسانی واگذار می‌شد که بالاترین مبلغ را می‌پرداختند. این افراد در حوزهٔ استحفاظی خود به هر وسیله‌ای متوسل می‌شدند تا پیش از پایان سال و سررسیدن موعد تجدید مسئولیت، هزینه‌های خود را جبران کنند و به سود هم برسند. والی‌ها اهالی ولایات را به پرداخت مالیات وامی‌داشتند؛ وزیران معمولاً رشوه می‌گرفتند - مواجب مناصب حکومتی متکی بر درآمد حاصل از روستاها و نواحی مشخص بود (در نتیجه، این مواجب‌بگیران در عمل حاکم آن مناطق بودند). البته، این امر ضرورتاً به این معنا نبود که برندگان مزایهٔ مناصب حکومتی خودشان این مسئولیت‌ها را برعهده می‌گرفتند. آن‌ها اغلب این مسئولیت‌ها را در ازای دریافت مبلغی به دیگران واگذار می‌کردند، و به این ترتیب تعداد افرادی که انتظار داشتند با پرداخت مبلغی سود کنند افزایش می‌یافت.

به نوشتهٔ عباس میرزا ملک‌آرا، برادر ناتنی کوچک‌تر ناصرالدین شاه، حکمرانان ایران همیشه حریص و فرومایه، و از وضعیت ناحیهٔ تحت سلطهٔ خود بی‌خبر بودند. آن‌ها تنها می‌خواستند که به هر طریق ممکن پول درآورند، از هیچ فساد و روگردان نبودند، و از رسوایی و بدنامی نمی‌ترسیدند. جز پول هدفی نداشتند. در عمل، سیاست دولتی ملی یا چارچوب قانونی وجود نداشت. قانون همان چیزی بود که حاکم هر ناحیهٔ خاص تعیین می‌کرد. کسی نمی‌توانست در مورد حکم والی درخواست تجدیدنظر ارائه دهد، مگر این که آن‌قدر ثروتمند بود که یک نفر را به تهران می‌فرستاد تا از حاکم شکایت کند. در این نظام حکومتی هر نوع سوءاستفاده‌ای، خواه فساد و اخاذی صاحب‌منصبان و خواه شیادی و کلاه‌برداری زیردستان آن‌ها ممکن بود. این وضعیت بیش از همه به فرودست‌ترین اقشار جامعه فشار می‌آورد که چاره‌ای جز تن دادن به مطالبات مالی فرادستان نداشتند. گاهی اهالی یک شهر نمایندگانی را برای شکایت از والی به پایتخت می‌فرستادند اما در اکثر موارد حاکم را تحمل می‌کردند، زیرا می‌ترسیدند که حاکم بعدی بدتر باشد. از یک طرف، فساد و کمبود ابزار جمع‌آوری مالیات مانع از آن می‌شد که مالیات کافی به خزانهٔ دولتی واریز شود. از طرف دیگر، حکومت باید درآمدهای خود را صرف پرداخت حقوق و مواجب شمار فزاینده‌ای از افراد می‌کرد. افزایش تعداد مستمری‌بگیران دو علت داشت: نخست این که، به جای این که مستمری‌مأموران حکومت بعد از مرگ آن‌ها قطع شود، در اغلب موارد وارثان فرد فوت شده رشوه می‌دادند تا پرداخت مستمری به آن‌ها ادامه

یابد: دوم این که، تقریباً تنها کاری که خاندان قاجار در آن مهارت داشت تولید مثل و در نتیجه، افزایش تعداد مستمری دیگران بود. تخمین می‌زنند که ۲۱ سال بعد از مرگ فتحعلی شاه (۱۸۳۴-۱۷۷۲) تعداد اخلاف او به بیش از ده هزار نفر رسیده بود.

در سال ۱۸۸۹-۱۸۸۸، ۳/۵ درصد از بودجه به حقوق کارمندان دولت اختصاص داشت، و ۲/۵ درصد از بودجه صرف تأمین هزینه‌های هیئت‌های دیپلماتیک ایران می‌شد، در حالی که ۴۴ درصد از بودجه دولت به موجب و مستمری اشراف و اعیان و اعضای خاندان سلطنتی اختصاص داشت، و ۴۳ درصد دیگر صرف تأمین هزینه‌های نظامی می‌شد. تقریباً هیچ بودجه‌ای به توسعه کشور اختصاص نیافته بود. کمتر از ۱ درصد صرف آموزش می‌شد، و ۰/۰۲ درصد به تعمیر و نگهداری اختصاص یافته بود. با فقیرتر شدن کشور، ناصرالدین شاه (۱۸۳۱-۱۸۹۶) دریافت که دیگر نمی‌تواند از شهروندان پول بگیرد، و به فروش دارایی‌های کشور، اغلب به قیمتی ناچیز، به خارجی‌ها روی آورد.

ورود انبوهی از تولیدات کارخانه‌های اروپایی، به صنعت‌گران و تولیدکنندگان چرم و منسوجات به شدت صدمه زد و آن‌ها را از عرصه بیرون راند. دهقانان که بخش بزرگی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، از فساد و بی‌کفایتی حکومت آسیب می‌دیدند زیرا همواره مجبور بودند که مالیات بیشتری بپردازند، بی‌آن که حکومت بخشی از مالیات دریافتی را به راه‌سازی یا ساخت و نگهداری سامانه‌های آبیاری اختصاص دهد. افزون بر این، حکومت و زمین‌داران بیش از پیش به دهقانان فشار می‌آوردند که بدهی خود را نه به صورت جنسی، بلکه نقدی بپردازند. این کار به افزایش بدهی دهقانان انجامید. در نتیجه آن‌ها به جای کشت و زرع برای مصرف شخصی، به کشت محصولات برای عرضه به بازار روی آوردند و قیمت اقلامی مثل برنج و گندم افزایش یافت. این وضعیت ایران را نسبت به قحطی‌های ادواری که در اکثر سال‌ها بخشی از کشور را فرا می‌گرفت، آسیب‌پذیرتر کرد. بدترین قحطی در سال‌های ۱۸۷۲-۱۸۷۰ رخ داد و کل کشور را فرا گرفت.

به رغم آشنفگی اجتماعی و سیاسی کشور، وضع بعضی از گروه‌ها تا مدتی به اندازه کافی خوب بود. برای مثال، تجار عمده از طریق واردات و صادرات به هند، روسیه و اروپا ثروتمند شدند. اما در اواخر قرن نوزدهم، بر اثر فعالیت شرکت‌های تجاری خارجی به طور فزاینده‌ای زیان دیدند، زیرا دولت‌های خارجی قراردادهایی را به حکومت ایران تحمیل کردند که توان تجار ایرانی برای رقابت با هم‌تایان خارجی‌شان را به شکل روزافزونی از آن‌ها سلب می‌کرد.

یکی از تحولات مهم در اواخر قرن نوزدهم تأسیس خطوط تلگراف از دهه ۱۸۶۰ به بعد بود. پیش از آن، به علت ارتباطات ضعیف، حکومت مرکزی در عمل تنها بر تهران تسلط داشت و حاکمان بر ولایت‌ها فرمان می‌راندند. با پیدایش تلگراف، حکومت مرکزی توانست به تدریج سلطه‌اش را به دیگر نواحی کشور گسترش دهد. از طرف دیگر، دسترسی مردم عادی به حکومت مرکزی هم افزایش یافت. در اوایل دهه ۱۹۰۰م، تلگرافخانه به محلی تبدیل شده بود که مردم از دست حاکم محل به آن پناه می‌بردند و از آنجا به طور مستقیم از شاه و حکومت مرکزی دادخواهی می‌کردند. بی‌اعتنایی شاه و حکومت به تظلم‌نامه‌هایی که از طریق تلگراف فرستاده می‌شد به نارضایتی و مطالبه اصلاحات دامن زد، و این روند سرانجام در سال ۱۹۰۶ به انقلاب مشروطه انجامید.

وضعیت دینی

در قرن نوزدهم، ایران نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از نظر دینی هم رو به زوال بود. شکوفایی دینی دوران صفویه در قرن‌های شانزدهم و هفدهم بی‌نظیر بود. در آن دوره آثار اندیشمندانی همچون ملاصدرا، میرداماد و ملامحسن فیض رونی بی‌سابقه‌ای به فلسفه عرفانی بخشید. رشد بی‌سابقه طریقت‌های صوفی شیعه نظیر طریقت‌های نعمت‌اللهمی و ذهبی چنان بود که اکثر روحانیون شیعه ارشد آن دوران عضو طریقتی صوفی هم بودند. در آن دوره نه تنها تحولات مهمی در مفهوم اجتهاد و "مکتب اصولی" رخ داد، بلکه "مکتب اخباری" نیز پدید آمد. برخلاف فقهای اصولی که بر روش‌های استنباط اجتهادی یا همان اصول فقه تأکید می‌کردند، مجتهدان اخباری بر احادیث و عشق به امامان شیعه و پیروی از آن‌ها (ولایت) تأکید می‌کردند و می‌خواستند که دخالت مجتهدان در زندگی فردی و اجتماعی مردم را کاهش دهند.

اما در قرن هجدهم تغییراتی رخ داد که این تنوع مذهبی را از بین برد و دامنه دین‌داری مقبول را محدود کرد. در ابتدای قرن هجدهم، ملا محمد باقر مجلسی به مبارزه با تصوف و فلسفه پرداخت، آن‌ها را باطل خواند و خواهان سرکوبشان شد. در پایان این قرن، مجتهدان اصولی به رهبری وحید بهبهانی جانی تازه یافتند و بر مجتهدان اخباری غلبه کردند. به نظر اصولی‌ها، اخباری‌ها و صوفی‌ها کافر و سزاوار مرگ بودند. با ادامه این روند در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم، اخباری‌ها و صوفی‌ها به قتل رسیدند و اقلیت‌های دینی آزار دیدند. اصولی‌ها که برتری یافته بودند، وقت را تلف نکردند و دیدگاه خود را به

عنوان یگانه خوانش معتبر از تشیع بر دیگران تحمیل کردند - و این وضعیتی است که تاکنون ادامه یافته است. بنابراین، در پایان قرن هجدهم و در آغاز قرن نوزدهم، تنوع گرایش‌های دینی از بین رفته و تنگ‌نظری مذهبی غالب شده بود. به همین دلیل می‌توان گفت که در قرن نوزدهم، ایران نه تنها از نظر اجتماعی و اقتصادی بلکه از نظر دینی هم رو به زوال بود.

روحانیون مردم را به پرداخت مقادیر فزاینده‌ای از وجوه شرعی وامی‌داشتند. این وجوه شرعی، از جمله خمس و زکات، به علاوه درآمد حاصل از اوقاف دینی و همچنین موجب و هدایای دریافتی از حکومت، ثروت انبوهی را پدید آورد که روحانیون به طور بی‌واسطه یا از طریق اوقاف خود به آن دسترسی داشتند. در نتیجه، برخی از روحانیون به ثروتمندترین افراد در کشور تبدیل شدند. یکی از پیامدهای ثروت‌اندوزی مستقل روحانیون این بود که اغلب با حاکمان محلی درگیر می‌شدند، زیرا آن‌ها هم می‌خواستند که از مردم محلی مالیات بیشتری بگیرند. این درگیری اغلب به آشوب و حتی مرگ شماری از مردم می‌انجامید، زیرا روحانیون مردم عادی را می‌فریفتند تا به کوچه و خیابان سرازیر شوند، بازار را تعطیل کنند، و به اقلیت‌های دینی هجوم برند. در قرن نوزدهم، کشورهای اروپایی به طور فزاینده‌ای به حمایت از یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان پرداختند. در نتیجه، در پایان این قرن، روحانیون مسلمانی که خواهان کسب نفوذ در شهرها بودند، عمدتاً به آزار و اذیت بهائیان می‌پرداختند.

وضعیت بهائیان ایران در قرن نوزدهم

برای فهم زندگی بهائیان در قرن نوزدهم، باید تفاوت‌های میان جامعه سنتی آن زمان ایران و جوامع مدرن کنونی را شناخت. بزرگ‌ترین تفاوت‌ها به هویت فرد و گزینه‌های در دسترس او ربط دارند.

امروزه بخش عمده‌ای از هویت اکثر ما فردی و شخصی است - نظر مردم درباره ما و واکنش آن‌ها به ما عمدتاً مبتنی بر ویژگی‌های شخصی ماست. هویت فردی ما متکی بر شخصیت، شغل، تحصیلات و سرگرمی‌های ماست. یکی از ویژگی‌های جامعه مدرن این است که ما در این جامعه در سراسر عمر به گزینه‌های فراوانی دسترس داریم. صبح‌ها که از خواب بومی‌خیزیم، انتخاب می‌کنیم که چه لباسی بپوشیم، سپس به کاری مشغول می‌شویم که خودمان برگزیده‌ایم و شب‌ها به سرگرمی‌های گوناگون دسترسی

داریم.

اما اگر در جامعه‌ای سنتی مثل ایران در قرن نوزدهم (یا هر جایی در اروپا در قرن هفدهم) می‌زیستیم هویتی اجتماعی، و نه فردی می‌داشتیم. در چنان جوامعی نظر افراد دربارهٔ یک نفر و واکنش آن‌ها به او مبتنی بر ویژگی‌های شخصی او نبود بلکه متکی بر این بود که به کدام گروه اجتماعی تعلق دارد. در مقایسه با جامعهٔ مدرن، تعداد گزینه‌های مردم در جامعهٔ سنتی بسیار کمتر بود. افراد مجبور بودند که هنجارهای گروه اجتماعی خود را رعایت کنند. آزادی فرد در انتخاب شغل، همسر، تحصیلات، محل زندگی، نوع لباس و بسیاری چیزهای دیگر از مفروضات بدیهی جامعهٔ مدرن است، اما در جامعهٔ سنتی از این آزادی خبری نبود. این گروه اجتماعی بود که شغل، همسر، تحصیلات، محل زندگی و نوع لباس فرد را تعیین می‌کرد. مردی که پدرش نجار بود، نجار می‌شد، لباس‌هایی متناسب با همان حرفه را بر تن می‌کرد، در همان محلهٔ پدر و مادرش می‌زیست و با کسی که پدر و مادرش انتخاب می‌کردند ازدواج می‌کرد. گزینه‌های زنان حتی از این هم کمتر بود. در میان این گروه‌بندی‌های اجتماعی که هویت فرد را می‌آفریدند، دین از همه مهم‌تر بود. اگر فردی یهودی، مسیحی یا زرتشتی بود، نظر اکثریت شیعه دربارهٔ او و واکنش آن‌ها به وی عمدتاً مبتنی بر دین او بود. اعضای اقلیت‌های دینی منفور بودند و سرکوب می‌شدند، حتی اگر ثروت چشمگیر یا مهارت مهمی داشتند و مثلاً پزشک بودند. یکی از موانع اقلیت‌های دینی احکام شرعی طهارت و نجاست بود. بر اساس این احکام، تماس هریک از اعضای اقلیت‌های دینی با هر چیزی، به ویژه چیز مرطوبی، آن ماده را نجس و ناپاک می‌کرد و طهارت یا شست و شوی شرعی آن واجب می‌شد. برای این که بتوان اوضاع ایران در قرن نوزدهم را در نظر مجسم کرد، باید دانست که در جامعهٔ سنتی هر فرد برای زندگی علاوه بر فضای مادی به فضای اجتماعی‌ای نیاز داشت که گروه اجتماعی‌اش آن را تعیین می‌کرد. هر شخص برای زندگی در آن فضای اجتماعی مجبور بود که از هنجارهای آن فضا پیروی کند. کسی که یهودی بود در فضای اجتماعی جامعهٔ یهودی زندگی می‌کرد و دیگر اهالی شهر به او به چشم یک یهودی می‌نگریستند و بر این اساس با وی رفتار می‌کردند. در میان اکثریت شیعه معمولاً شغل بود که فضای اجتماعی را تعیین می‌کرد. از تجار انتظار داشتند که کارهای مشخصی انجام دهند: جمعه‌ها در مسجد نماز می‌خواندند، خمس و زکات می‌پرداختند، املاکی را وقف می‌کردند و کارهای عام‌المنفعه‌ای نظیر ساخت آب‌انبار می‌کردند. آن‌ها معمولاً هزینهٔ مراسم روضه‌خوانی شهادت امام حسین را تأمین می‌کردند و حمایت مالی از

دسته‌های سوگواران را برعهده می‌گرفتند.

در پی سوء قصد بابی‌ها علیه ناصرالدین شاه در سال ۱۸۵۲ و آزار و اذیت شدید بعد از آن، بهائیان (جز در موارد بسیار اندکی) نمی‌توانستند در شهرها و روستاها فضای اجتماعی برای خود ایجاد کنند. بنابراین، مشکل این بود که در نمای اجتماعی شهرهای ایران قرن نوزدهم فضای اجتماعی بهائی وجود نداشت. چون تعامل افراد مبتنی بر موقعیت آن‌ها در نمای اجتماعی بود، فردی که در آن نما موقعیتی شناخته شده نداشت از هویت اجتماعی بی‌بهره بود. دیگران نمی‌دانستند که چگونه با او تعامل کنند. به عبارت دیگر، کسی که در ایران قرن نوزدهم یا هر جامعه سنتی دیگری می‌زیست مجبور بود که خود را در یکی از فضاهای اجتماعی شناخته شده آن جامعه جا دهد. در نتیجه اکثر بهائیان با رعایت هنجارهای این جامعه در ظاهر طوری رفتار می‌کردند که گویی هنوز به گروه دینی پیشین خود تعلق دارند. بنابراین، بهائیان یهودی تبار عمدتاً در فضای اجتماعی یهودی باقی می‌ماندند و دیگران با آن‌ها همچون یهودی رفتار می‌کردند. بهائیان زرتشتی تبار هم در فضای اجتماعی زرتشتی باقی می‌ماندند. بهائیان شیعه تباری که تاجر بودند به همان فعالیت‌های اجتماعی تاجران شیعه ادامه می‌دادند. به عبارت دیگر، جمعه‌ها در مسجد نماز می‌خواندند، به یکی از روحانیون مهم شهر خمس و زکات می‌پرداختند، اوقاف اهدا می‌کردند، کارهای عام‌المنفعه انجام می‌دادند، هزینه مراسم روضه‌خوانی برای امام حسین را تأمین می‌کردند و پشتیبانی مالی از دسته سوگواران محرم را برعهده می‌گرفتند. اکثر بهائیان مسلمان تبار شهر جمعه‌ها در مسجد نماز می‌خواندند و در رمضان روزه می‌گرفتند. حتی عقد اسلامی را هم به جا می‌آوردند، اما در حریم خصوصی خانه‌های خود نمازهای روزانه بهائی می‌خواندند، روزه بهائی می‌گرفتند و مراسم عقد بهائی برگزار می‌کردند.

برخی این رفتار بهائیان را تقیه و نیرنگ خوانده‌اند، اما در واقع بهائیان در آن شرایط گزینه دیگری نداشتند، زیرا آفرینش فضای اجتماعی بهائی ممنوع بود. اعضای جامعه مدرن می‌توانند به هنجارهای این جامعه گردن نهند و بیرون از فضاهای اجتماعی پذیرفته شده زندگی کنند، اما چنین کاری در ایران قرن نوزدهم ناممکن بود.



خاطرات ایام تشریف

جناب اسفندیار قباد
قسمت دوم

قبل از ظهر روز بیستم نوامبر ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ شمسی) موقعی که با جناب علیقلی خان نبیل‌الدوله و چند نفر از احبای دیگر در باغچه‌های مقام اعلی قدم می‌زدیم، دو اتومبیل سواری وارد و هفت نفر مسافر خارجی از آن پیاده شدند و با یک نفر که نسبتاً مسن‌تر و در پیشاپیش ایشان در حرکت بود به سمت ما جلو آمدند. پس از این که به ما رسیدند آن شخص مسن رفقای خود را این‌طور به ما معرفی نمود که چهار نفر ایشان آمریکائی و سه نفر انگلیسی می‌باشند که دوره تحصیلات عالی خود را در یونیورسیتیه‌های انگلستان و آمریکا تمام کرده و پس از تلافی این دو دسته در انگلستان این‌طور تصمیم گرفتند که قبل از این که هریک در رشته‌های خود مشغول بکار شود سیاحتی در صفحات شرق کرده بعداً در رشته‌های خود مشغول به کار شوند و ایشان را هم که نسبتاً دنیادیده و تجربه زیادی در این کار دارند به ریاست خود انتخاب کرده‌اند، اینست که حال به فلسطین رسیده‌اند و بعد قصد رفتن به مصر دارند. سپس رئیس این دسته اضافه نمود که چندین سال قبل که به حیفا آمده‌اند، رئیس جمعیت بهائی حضرت عبدالبهاء در حیفا تشریف داشتند و ایشان را ملاقات نمودند، آیا حالا کجا تشریف دارند؟ چون در نزدیکی مقام مبارک ایستاده بودیم جناب علیقلی خان اظهار داشتند مگر شما اطلاع ندارید، ایشان صعود فرمودند و این مقام مبارک ایشان است، سپس ایشان قدری نزدیک شدند و سر تعظیم به مقام مبارک فرود آوردند و اظهار داشتند ممکن است داخل مقام را زیارت کنند. به خادم مقام گفته شد درب را باز کردند. تمام آن‌ها به دستور رئیسشان مطابق رسوم و آداب معموله داخل مقام شدند و در نهایت احترام مقام مبارک را زیارت کرده خارج شدند. پس از خروج، رئیس ایشان مجدداً سؤال نمود که بعد از حضرت عبدالبهاء لیبر بهائی‌ها (به اصطلاح غربی‌ها) کیست؟ جناب علیقلی خان جواب دادند که پس از ایشان رئیس و ولی امرالله، حضرت شوقی افندی ربّانی می‌باشند و از دور بیت مبارک را نشان

دادند که در آن‌جا ساکن می‌باشند. شخص مزبور از موقع استفاده کرده سوال نمود که آیا ممکن است ما به حضور ایشان مشرف شویم؟ علیقلی خان بی‌اختیار اظهار داشتند بلی ممکن است. ایشان فرصت را از دست نداده با کمال احترام خواهش کردند که ما را به حضور ایشان راهنمایی کنید و از پله‌های جلو مقام اعلیٰ به سمت بیت مبارک روانه شدیم.

چند قدمی نرفته بودیم که علیقلی خان ایستادند، به بنده اظهار داشتند فلانی من امروز بدون مطالعه عجب کاری کردم، بدون این‌که از حضور مبارک استیذان کرده باشیم داریم به کجا می‌رویم و تکلیف چیست؟ بعد از کمی تأمل اظهار داشت چاره نداریم، باید برویم، و پس از ورود به بیت مبارک حقیقت امر را حضور مبارک پیغام می‌دهم که بدون مطالعه یک همچو کاری کرده‌ام و از دو حال خارج نیست، یا اجازه حضور خواهند فرمود یا نخواهند فرمود، در صورتی که اجازه فرمودند مقصود حاصل و الا در آن‌جا از ایشان عذرخواهی می‌کنم که چون بدون اجازه قبلی بوده است، حالا هیکل مبارک وقت ملاقات ندارند.

متوکلاً علی‌الله به سمت بیت مبارک جلو رفتیم. پس از ورود به بیت مبارک جناب علیقلی خان موقوف را به حضور مبارک پیغام دادند و پس از اندکی تأمل اذن حضور عنایت فرمودند و امر فرمودند در اطاق انتظار منتظر تشریف‌فرمائی مبارک باشیم. همه ماها که تا آن دقیقه ساکت و در انتظار جواب بودیم پس از شنیدن صدور اجازه مبارک شاد و خندان، یک نگاه موفقیت‌آمیز به صورت یک‌دیگر کرده وارد اطاق انتظار شدیم و ساکت و صامت در جاهای خود قرار گرفته، منتظر تشریف‌فرمائی مبارک بودیم. امه‌الاعلیٰ دکتر مودی و جناب مستر میلر هم که از موضوع اطلاع پیدا کرده بودند به ما ملحق شدند. چند دقیقه نگذشته بود که هیکل مبارک تشریف فرما شدند. همگی قیام نمودیم و هیکل مبارک در جایگاه خود قرار گرفتند. سپس رئیس هیئت سیاحان پس از عرض تشکر و عذرخواهی از این شرفیابی، بدون مقدمه اجازه خواستند که خود و همراهان خود را حضور مبارک معرفی نمایند و خود را به اسم و رسم معرفی نموده اظهار خرسندی کردند که چند سال قبل در موقع عبور از حیفا حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده‌اند و حال هم خوشحالتند که حضور قائم‌مقام ایشان مشرف می‌شوند، بعد همراهان خود را به این ترتیب معرفی کردند که سه نفر ایشان از فارغ‌التحصیل‌های یونیورسیتی آکسفورد و چهار نفر از فارغ‌التحصیل‌های یکی از دانشگاه‌های آمریکا می‌باشند، و به ریاست ایشان به قصد سیاحت حرکت کرده‌اند. در موقع معرفی خود و

هریک از همراهان هیکل مبارک به ایشان دست داده نهایت ملاحظت و مرحمت نسبت به هریک ابراز می‌فرمودند. پس از انجام مراسم معرفی سکوت کامل تمام مجلس را فرا گرفته بود که رئیس هیئت از حضور مبارک اجازه سؤال مطلبی نمود. با کمال لطف و محبت اجازه فرمودند. ایشان سؤال نمودند که آیا هیکل مبارک دوی دردهای امروزه و آلام و اسقام اجتماعی که نوع بشر را به عناوین مختلفه احاطه و تهدید می‌نماید چه می‌دانند. هیکل مبارک جواب فرمودند، دوی تمام این دردها قلب قلب نفوس است و این امروزه ممکن نیست مگر با تعالیم مبارک حضرت بهاء‌الله جل ذکراه‌الاعلی. سپس حضور مبارک عرض کرد، چون رفقای شما هم هر یک سئوالات و معضلاتی دارند که مایلند از حضور مبارک سؤال نمایند، آیا اجازه می‌فرمایند؟ جواب فرمودند بلی سؤال کنند. سپس به همراهان خود روی آورده گفت رفقا من می‌خواهم به شما بگویم در تمام این مسافرت طولانی که ما در پیش داریم، روزی را از این بزرگ‌تر نخواهیم داشت، خواهش می‌کنم جزئیات امروز را خوب یادداشت کنید. تمام آن‌ها فوراً کتابچه‌هایی را که مخصوص این کار حاضر داشتند از جیب بیرون آورده مشغول یادداشت شدند و دستور داد از یک طرف سئوالات خود را شروع کنند.

سئوالات شروع شد، ولی نوع سئوالات به اندازه مختلف و متنوع و معضل بود که حدی از برای آن متصور نیست. بعضی مسائل عمومی از قبیل صلح و جنگ و آتیه بشر و دنیا و تمدن آتیه بشر و قس علی ذلک بود و برخی مسائل خصوصی و تخصصی که بعضی یا عمداً در دسته تخصصی خود سئوالاتی می‌کردند یا حقیقتاً معضلاتی در مسائل علمی داشتند که در دوره تحصیلی آن‌ها لاینحل مانده بود و حل آن‌را از حضور مبارک می‌خواستند. سئوالات در جملات موجز و مختصر عنوان می‌شد و جواب نیز در جملات مختصر و مفید و مقنع عنایت می‌گشت. باری جواب و حل تمام این مسائل علمی و اجتماعی و تخصصی به طوری روشن و قانع‌کننده بود که از برای هیچ‌یک از سؤال‌کنندگان تکرار موضوع و سؤال لازم نشد، مگر یک نفر که پس از شنیدن جواب با کمال ادب عرض کرد، ببخشید درست نفهمیدم، ممکن است قدری بیشتر توضیح بفرمائید، و در این موقع بود که بحر بیان و علم و حکمت الهی بجوش آمده و توضیحات صریحه و استدلالات محکمه و دلایل و براهین قاطعه چون غیث هاطل به رسائل باریدن گرفت و بطور عظمت و شکوه این مجلس بحث و محاوره عظیم بود که بعضی را لرزه بر اندام افتاد و برخی با نظر بتهت و حیرت به صورت یک‌دیگر نگاه می‌کردند که آیا سرچشمه این همه علوم و فضائل از کجا است، که ناگاه سؤال‌کننده با اظهار تشکر عرض

کرد کاملاً قانع شدم و هیکل مبارک به بیانات خود خاتمه دادند. رئیس هیئت که از این موفقیت و شرفیابی حضور مبارک فوق‌العاده ممنون و خوشحال بود و آثار بشاشت و ممنونیت را در چهره سایر رفقای خود می‌دید، مجدداً به ایشان خطاب کرده گفت، رفقا من این موضوع را به شما گفتم و حالا تکرار می‌کنم که در تمام این مسافرت طولانی که در پیش داریم روزی را از این بزرگ‌تر نخواهیم داشت و خواهش می‌کنم که جزئیات امروز را با دقت یادداشت کنید. در حالی که مشغول یادداشت بودند، صمت و سکوت کامل مجلس را فرا گرفته بود، که رئیس هیئت مجدداً سؤال کرد آیا اجازه می‌فرمائید سؤال دیگری از حضور مبارک بکنم؟ فرمودند بلی بفرمائید. سپس با کمال ادب آمیخته با استعجاب حضور مبارک عرض کرد، قربان شما چند سال دارید؟ هیکل مبارک که از مکنونات قلب ایشان آگاه بودند فرمودند، من بیست و هفت سال دارم، من هم مثل یکی از این آقایان در یونیورسیتی آکسفورد تحصیل می‌کردم، حضرت عبدالبهاء دست مرا گرفت و به این مقام نشانید. آن هیئت هفت نفری که هریک متخصص و فارغ‌التحصیل یکی از یونیورسیتی‌های بزرگ دنیا بودند و همه به اتکاء اندوخته‌های علمی خود از ابتدا با تبختر مخصوص وارد اطاق شده و در انتظار هیکل مبارک نشستند، پس از ختم جلسه بطوری وضعیت و عظمت و روحانیت مجلس ایشان را اخذ کرده بود و از قدرت و احاطه علمی هیکل اطهر در شگفت بودند، که با صورت‌های باز و لب‌های متبسم و نظر اعجاب به صورت یک‌دیگر نگاه می‌کردند که این چه دستگاه‌یست که معلومات و تحصیلات علمی آنان به آن ساحت مقدس راه ندارد، و با قلبی راضی و ممنون و صورت‌هایی خندان و سرور از حضور در محضر انور اظهارتشکر و قدردانی نموده از حضور مبارک اجازه مرخصی خواستند، که هیکل مبارک نسبت به آن‌ها اظهار ملاحظت و عنایت مخصوص فرموده امر فرمودند از برای آن‌ها جای بیاورند. فوق‌العاده از این اظهار عنایت مبارک خوشحال شده، ساکت و خندان روی صندلی‌های خود تکیه داده، آن سیمای ملکوتی و هیکل قدسی را لحظه چند نظاره می‌کردند. پس از صرف چای با کمال تواضع به هیکل مبارک دست داده و اظهار امتنان و سرور نموده مرخص شدند.

پس از آمدن به باغچه بیت مبارک چندین مرتبه به گرمی دست ماها را فشرده اظهار ممنونیت نمودند که وسیله این شرفیابی از برای آن‌ها شدیم و خواهش کردند عکس‌هایی محض یادگار با ماها و خدام بیت مبارک از عرب و عجم و سایر فرق بگیرند و مدتی در بیرونی بیت مبارک خندان و شادان مشغول عکاسی بودیم تا یک‌دیگر را وداع گفتیم.

روز ۲۷ نوامبر ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ شمسی) صبح با جناب دکتر اسلمنت در دامنه کوه کرمل به گردش پرداختیم و از بیانات شیرین و روح‌پرور ایشان مبنی بر ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان الهی و تنفیذ الواح وصایای مبارکه حضرت عبدالبهاء جل ثنائه و اطاعت صرفه از حضرت ولی عزیز امرالله برخوردار گشتیم و پس از مراجعت به مسافرخانه به ملاقات جمعی از احبای پرت سعید که تازه وارد شده بودند نائل گشتیم و از زیارت ایشان حظی موفور بردیم. در آن روز به مناسبت شب صعود حضرت عبدالبهاء جل ثنائه مرتباً احبا از عکا و سوریه و قطر و مصر و سایر ممالک همجوار وارد و در مسافرخانه مجتمع می‌گشتند.

در اوایل شب جمیع زائرین شرقی و غربی در مسافرخانه حاضر و در انتظار تشریف‌فرمائی هیکل اطهر انور حضرت ولی عزیز امرالله دقیقه شماری می‌کردیم که ناگاه آن طلعت بسچون را بین جمع احبا و اوداء حاضر و چشم همگی به زیارت دیدار بی‌همتایش روشن و موجب تشفی قلوب و تسکین آلامی که به واسطه صعود حضرت مولی‌الوری حاصل شده بود گردید و بلافاصله در حضور مبارک به زیارت مقام مبارک حضرت اعلی و حضرت عبدالبهاء شتافتیم. پس از ورود به مقام مبارک حضرت عبدالبهاء، با آن خضوع و توجهی که مخصوص هیکل اطهر انور بود عتبه مبارکه را بوسیده در زاویه دست راست روبروی مقام مبارک قرار گرفتند و سایر احبا نیز با متابعت از هیکل اطهر عتبه مبارکه را بوسیده، پشت سر مبارک قرار گرفتیم. بعد آن رنه ملکوتی و صوت لاهوتی از برای تلاوت زیارت‌نامه بلند شد. آیا کیفیت روحانی و وصف لاهوتی آن لیله مبارکه را کدام قلم می‌تواند رقم زند و کدام لسان می‌تواند بیان نماید که چه ساعات و دقایقی در آن فضای پر انوار در حضور مبارک حضرت ولی عزیز و بی‌همتای امرالله گذشت. از طرفی امواج احزان و آلام از صعود و مفارقت از آن طلعت بی‌مثال موج می‌زد و از طرفی بحر بخشش و رحمت الهی به جوش آمده، فلک نجات نمودار گشته و ناخدای مقتدر و توانای آن بانک حی علی الفلاح و حی علی النجاح را بلند نموده، از طرفی آسمان عنایت مرتفع و باران رحمت باریدن گرفته، آن رنه ملکوتی و صوت لاهوتی صاعقه آسا تا اعماق قلوب فرو رفته، زاویه دل‌ها را روشنائی می‌بخشد و ارواح را تا ملکوت اعلی عروج می‌دهد و با داشتن یک همچو ولی امر محبوب و مقتدری غرق در بحر شادی و سرور می‌سازد.

باری پس از ختم زیارت‌نامه هیکل مبارک دو زانو در مقابل مقام مبارک جلوس فرمودند و احیا نیز با متابعت از هیکل مبارک نشستند و با اشاره هیکل اطهر، احبائی که

دارای الحان خوش بودند به ترتیب شروع به تلاوت مناجات نمودند، و این ترتیب مدتی ادامه داشت و هیکل مبارک با خضوع و خشوع ریائی چشم‌ها را به عتبه مبارکه دوخته متوجه مقام مبارک بودند که گوئی در عوالم دیگر سیر می‌فرمودند و به کلی از خود بیخود بودند. پس از چندی که هیکل اطهر به راز و نیاز با محبوب بی‌انباز چشم از عتبه مبارک برداشتند و قصد قیام فرمودند ملاحظه شد که زانوها بی‌حرکت مانده و پاها از یک‌دیگر باز نمی‌شود. سپس دست‌ها را به زمین گذاشته سعی فرمودند تا شاید قیام بفرمایند ولی سودی نداشت. دو نفر از احبا جلو آمده با کسب اجازه دو بازوی مبارک را گرفتند که شاید از جای برخیزند، باز نتیجه نبخشید. سپس به حال اولی جلوس فرمودند و یکی از احبا با اجازه مشغول ماساژ دادن زانوهای مبارک شدند تا پس از چند دقیقه که مجدد زانوها به حرکت درآمدند و هیکل مبارک توانستند روی پاها بایستند. هیکل اطهر غالباً می‌فرمودند احبا از دور به مقامات مبارکه توجه کنند و کسب فیض نمایند و در آن شب مقصود از توجهی که هیکل مبارک می‌فرمودند، معلوم گردید که از شئونات مختصه مظاهر حقه است.

انتهی



در ایام حضرت ولی امرالله

سخنرانی ایادی امرالله لروی ایوآس در ژوهانسبورگ، ۱۹۵۲
دنباله مطالب پیشین

حال به موضوع دیگری که خیلی توجّه مرا به خود جلب کرد و درسی برای من بود پردازم - این همان درسی بود که حضرت عبدالبهاء در ایام حیات عنصری خود آموختند - بینش و بصیرت روحانی حضرت ولی امرالله است. هیکل مبارک به خود فرد و لباس فرد توجّهی نداشتند. آنچه که مورد توجّه و علاقه ایشان بود به شخصیت، خُلق و خوی و میزان اخلاص و تعلق فرد به امر مبارک ارتباط داشت.



شخصی در مسافرخانه زائرین غربی دقالباب کرد. در باز کردم. مردی با لباسی بس فقیرانه و مندرس و ظاهری بسیار عادی وارد شد. گفتم "بله؛ چکار می‌توانم برایتان انجام دهم؟ کاری هست که بتوانیم برای شما انجام دهیم؟" گفت: "من چارلز دانینگ هستم. مهاجر جزایر اروکنی‌ام."

گفتم: "خوب، بفرمایید تو." و او را به اطاقش راهنمایی و وسائل راحتش را فراهم کردم و آنچه خواست دادم. او تمام روز را مشغول بود و زمان آمدن حضرت ولی امرالله برای شام فرا رسید. معمول چنان بود که در وقت شام از زائرین جدید استقبال می‌شد، با آنها شام می‌خوردند و صحبت می‌کردند و بنابراین، برای ما رویداد مهمی بود.

مقصودم این است که هر زمان حضرت ولی امرالله را زیارت می‌کردید رویداد جدیدی بود؛ این‌طور نبود که ایشان را امروز صبح دیدید و شب هم

می‌بینید. واقعهٔ جدیدی بود. به سختی می‌توان حضرت ولی امرالله را توصیف کرد. آنقدر به ایشان نزدیک بودید که از آن نزدیک‌تر نمی‌شد، و با این همه آنقدر از ایشان دور بودید که دورتر از آن امکان نداشت، زیرا هیچ سهم و شریکی با مصونیت از خطای حضرت ولی امرالله وجود نداشت. این معصومیت ایشان همیشه وجود داشت و هیچ هم‌طرازی با آن هدایت نشأت گرفته از ایشان وجود نداشت. ایشان تنها شخص بودند. همیشه دلم برای ایشان می‌سوخت. نمی‌توانم راجع به انبوه مسائل و مشکلات ایشان به شما بگویم و این در حالی بود که کسی را نداشتند که با او مشورت کنند. کسی نبود که در حمل آن بار سنگین با ایشان سهیم شود. خودشان باید تصمیم می‌گرفتند. باید مطلب را به تنهایی مد نظر قرار دهند، به تنهایی تصمیم بگیرند زیرا هم‌طرازی با این هدایت الهی وجود نداشت. این که آن چه بود ما نمی‌دانیم، من نمی‌دانم. هرچه بود، به هر نحو که کار می‌کرد، فقط می‌دانیم که وجود داشت، همیشه آن را مشاهده می‌کردیم. به چارلز گفتم: "خوب، ما داریم آماده می‌شویم برویم پایین برای صرف شام با حضرت ولی امرالله و شما شاید بخواهید لباس هایتان را عوض کنید و اندکی خود را برای حضرت ولی امرالله تمیز کنید." او گفت: "بله؛ بله همین کار را می‌کنم." پس پایین رفت اما همان لباس‌ها را به تن داشت، که خوب اشکالی نداشت. ولی وقتی وارد شد حضرت ولی امرالله دستشان را دور او حلقه کردند و او را بوسیدند. حضرت ولی امرالله به ندرت کسی را می‌بوسیدند. ایشان همه را در آغوش می‌گرفتند، اما به ندرت کسی را می‌بوسیدند.

هیكل مبارك او را سر ميز کنار خود نشانند و فرمودند: "شما فارس امر حضرت بهاءالله هستيد و سزاوار است كه بالای این ميز بنشینید." این بصیرت معنوی حضرت ولی امرالله بود. هیكل مبارك در این مرد ایثار برای امرالله، خلوص برای امرالله، خدمت در جزایر سخت و دشوار اورکنی را مشاهده می‌کردند. شما تصور می‌کنید که این‌جا وضعیت دشواری دارید، اما به شما بگویم، در مقایسه با جزایر اورکنی هیچ چیز نیست. مردم خُشک و سخت‌گیرند مردم به دین علاقه ندارند. کشور سرد و پُر مشقتی است. هیچ چیز به دردبخوری ندارد. شما در این‌جا

آفتاب تابان دارید، گل‌ها را دارید، اما او در آن‌جا تنهای تنها بود؛ به تنهایی در آن فضای سرد بی روح خدمت می‌کرد و تصوّر می‌کنم مردم از هوا هم سردترند. وحشتناک است؛ حضرت ولی امرالله این را تشخیص می‌دادند. وقتی که او رفت، حضرت ولی امرالله فرمودند که او یکی از قهرمانان زمان حاضر است.

دنباله دارد

^۱ - چارلز دانیگ Charles Dunning فارسی امر حضرت بهاءالله مردی بود با جثّه کوچک و ظاهری نسبتاً غریب. در خیابان‌های کرکوال Kirkwall، اطفال به دنبال او می‌دویدند، دشنام می‌دادند و سنگ می‌زدند. او خیلی ساده و بدون هیچ تحصیلاتی بود. ماریون هوفمن داستان زیر را درباره او تعریف می‌کند. "چارلی در زمان حضرت ولی امرالله به زیارت ارض اقدس رفت. زمان صرف شام سایر مهمانان سخت تکان خوردند وقتی که دیدند چارلی با قوت با حضرت ولی امرالله صحبت کرده نظرات خود را بیان می‌کند و انگشتش را نیز برای تأکید بر نظریاتش به طرف حضرت ولی امرالله تکان می‌دهد. بعد از آن زمانی بود که پس از صرف شام، چارلی پاکتی سیگار از جیبش درآورد و یکی آتش زد و دودش را به هوا فرستاد. ترس همه را فرا گرفت. حضرت ولی امرالله که چارلی را دوست داشتند (و دوست دارم این‌طور فکر کنم که هیکل مبارک سایر مهمانان را آموزش می‌دادند) امر فرمودند یک پاکت سیگار Players Navy Cut برای بقیه دوران زیارت روی میز شام محلی که چارلی می‌نشست بگذارند." شرح حال او را مایون هافمن نوشته که در جلد ۱۴ عالم بهائی، صفحات ۳۰۵ الی ۳۰۸ درج شده است. ضمناً می‌توان تشریح دوران بسیار سخت طفولیت و نوجوانی او را در کتاب Serious Offenders: a historical study of habitual criminal اثر Bary S. Godfrey و David J. Cox و Stephen Farrall، صفحات ۱۴۷ به بعد مطالعه کرد. ضمناً شرح مختصری از احوال وی در http://bahaikipedia.org/Charles_Dunning نیز درج است. - م.

عرفان جانان

گل‌گشتی در چهار وادی، رساله عرفانی حضرت بهاء‌الله
جناب آقای دکتر قاسم بیات
دنباله مطالب پیشین

حضرت بهاء‌الله در چهار وادی در وصف عاشقان می‌فرمایند که "این مقام را شرح نتوانم و وصف ندانم." این گروه را هادی نه نفس ایشان است که انجام و تبعیت از ظواهر را امر می‌کند، و نه عقلشان که برای درک حقائق عالم محسوس است و نه عرفان حق. بلکه هادی ایشان عشق حضرت دوست است که آنان را به ترک نفس و عقل می‌خواند. پس تنها انگیزه خیل عاشقان عشق روی دوست است. جز دوست نبینند، و جز دوست نخواهند، و از این رو با عشق حضرت محبوب در بیت مجذوب سرمست‌اند و شاد.

حضرت بهاء‌الله برای بیان درجه شیفگی و عشق خیل عاشقان این وادی، از مؤمن و عاقل و صوفی، که با عقل و هوش و ایمان کاری ندارند، و جز روی دوست نخواهند، به دو بیت از غزلی از سعدی می‌فرمایند:

وصفی ز حُسن روی تو در خانقه فتاد صوفی طریق خانه خمار برگرفت
عشقت بنای صبر بکلی خراب کرد جورَت در امید به یکبار برگرفت
این دو بیت در غزل سعدی با تفاوت‌هایی به صورت زیر آمده است:

چشمت چو تیغ غمزه خون‌خوار برگرفت

با عقل و هوش خلق به پیکار برگرفت

عاشق ز سوز درد تو فریاد درنهاد
 مؤمن ز دست عشق تو زنار برگرفت
 عشقت بنای عقل به کلی خراب کرد
 جور در امید به یکبار برگرفت
 شوری ز وصف روی تو در خانگه فتاد
 صوفی طریق خانه خمار برگرفت
 با هرکه مشورت کنم از جور آن صنم
 گوید بسبابت دل از این کار برگرفت
 دل بر تو انم از سر و جان برگرفت و چشم
 نتوانم از مشاهده یار برگرفت
 سعدی به خفیه خون جگر خورد بارها
 این بار پرده از سر اسرار برگرفت

و همه این غزل زیبای عرفانی شیخ سعدی حکایت از آن دارد که عشق حق چون وجود عاشق و مؤمن و صوفی را گرفت عقل و هوش و صبر و مشورت را دیگر جایی نمی ماند، و تنها خون جگر خوردن در خفا برای او میسر است.

و سپس حضرت بهاء الله با استشهاد به چند بیت از دفتر سوم مثنوی معنوی می فرمایند که درس و مدرسه تأثیری بر عاشقان ندارد، بلکه حُسن و روی اوست که مورد توجه آنهاست:

و در این مقام تعلیم و تعلّم البتّه عاطل ماند و باطل باشد.

عاشقان را شد مدرّس حُسن دوست دفتر و درس و سبقتشان روی اوست
 درسشان آشوب و شور و لوله نی زیادات است و باب سلسله
 حضرت بهاء الله آنگاه با ذکر ابیاتی مناجات گونه از دفتر اول مثنوی معنوی
 آرزوی قلبی گروه عاشقان حقّ را این گونه بیان می کند:

ای خدا فضل تو حاجت روا
 با تو یاد هیچ کس نبود روا

ذره علمی که در جان من است وارهانش از هوا و خاک پست
 قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریای خویش
 و مولانا در دفتر اول مثنوی در دنباله این ابیات انسان را به فروتنی می‌خواند تا
 شایسته دریافت فیض الهی گردد:

از بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل نمایی رنگ رنگ
 سال‌ها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک‌زمانی خاک باش
 شرح مطلب عشق را با لوحی از حضرت عبدالبهاء (از مقاله‌ای به نام
 عشق به قلم جناب دکتر مشرف‌زاده، مندرج در پیک دوستداران فرهنگ ایران،
 شماره اول، ص ۱۷۸) ختم می‌بخشیم:

”هوالله، ای متولّه در جمال الله، گویند که عشق وله آورد و انجذاب ایراث کند، به
 قسمی که عاشق خود را فراموش کند، آشفته و پریشان و شکفته و شادمان گردد.
 گهی گوید، گهی خندد، گهی ناله برآورد و گهی قهقهه زند. این از صفت عشق
 مجاز است، دیگر محبت جمال قدم چه نماید که حقیقت اندر حقیقت است و
 جوهر اندر جوهر. با وجود این خوف و هراس را مجالی نه و حکمی نیست، بلکه
 جانفشانی از اعظم آمال انسانی است، والبهاء علیک و علی کل عبد فدا روحه
 فی سبیل الله. ع ع“

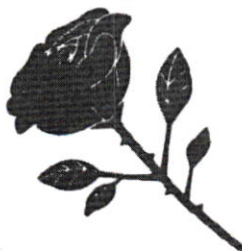
دنباله دارد



پیام عشق جانان

جناب آقای ستوده

سخن در سینه دارم همچنان خمخانه در جوشم
 ولی در انتظار گوش بی صبرانه خاموشم
 چنان عشقِ جمالش کرده در دل شور و غوغایی
 که یادِ خویشتن از ذهن پنهان شد فراموشم
 شرارِ شوق چون آتش زند بر جانِ مسکینم
 رود از دل قرار و صبر از سر دانش و هوشم
 منم چون ماهی افتاده بر ساحل تو دریایی
 بزن موجی که تا بارِ دگر گیری در آغوشم
 مرا آن دم که مادر زاد در آغوش مهر خود
 پیامِ عشقِ جانان را نهانی گفت در گوشم
 مکن منع من از زاهد ز عشقِ یار اگر بینی
 که جامِ شوکران مردانه چون سُقراط می نوشم
 قدم بی شبیه بردارم سخن بی پرده می گویم
 نه آن باشم که بر تن جامه سالوس می پوشم
 ندارم هیچ پروایی ستوده زین ملامت‌ها
 که این بارِ گران از کودکی افتاده بر دوشم



بررسی مسئله گناه در نزد مسیحیان به مناسبت گفتارهای تلویزیونی آنان

جناب دکتر گیو خاوری

در کتاب "محاضرات" تألیف علامه جلیل‌القدر جناب اشراق خاوری که حاوی مسائل گوناگون پرسش کنندگان و پاسخ‌های ایشان به آنهاست چنین می‌خوانیم: [سائلی فرمود: مسیحیان معتقدند که ایمان و اقرار به حضرت مسیح (ع) سبب نجات است و به ظهور آن حضرت گناه از عالم زائل شده است، این مطلب چه‌گونه است؟ یکی از احباء فرمود: اطلاع بر کیفیت واقعی این مطلب در هنگام تبلیغ و مذاکره با مسیحیان بسیار لازم است زیرا ناچار رشته محاوره به این موضوع خواهد کشید. مرحوم نعیم در استدلالیه منظوم خود به این موضوع وارد شده، آن‌جا که می‌فرماید: ای که گفתי نجات از عیسی است ... من اینک شرحی که بر این استدلالیه نوشته‌ام برای شما می‌خوانم ... (بنظر می‌رسد که مؤلف شرح استدلالیه، خود جناب اشراق خاوری باشند چون در طول مباحث کتاب محاضرات نام پرسش کننده و پاسخ دهنده هیچ‌گاه ذکر نمی‌شود.) اما دنباله مطلب چنین است:

ای که گفתי نجات از عیسی است - این بنائی به راه سیل فناست.

مسیحیین را عقیده چنانست که ایمان به عیسی سبب نجات و موجب رهائی از هرگونه عذاب و گرفتاری است ... از جمله گویند مسیح خود را فدای عالم کرد و چون از روح‌القدس متولد گردید وارث خطای آدم نه و بنابراین خطا و گناهی ننموده، به خلاف سایر انبیاء که هریک به اقرار خود خاطی و گناهکارند و دیگر این که هیچ‌یک ملقب به ابن‌الله نه و این لقب مخصوص به مسیح و چون خود نیز در انجیل ایمان به خویش را سبب نجات خواند از این روی مؤمنین وی ناجی می‌باشند. ما در ضمن شرح ابیات (از نعیم) به یکایک از مراتب مزبوره اشاره کرده

و حقیقت را واضح خواهیم ساخت، آیاتی که مسیحیان از انجیل برای اثبات مسئله نجات می‌آورند بسیارند و به چند فقره از آن ذیلاً اشاره می‌شود، از جمله در انجیل یوحنا باب سوم، آیه هفدهم و نیز در فصل ۱۲ آیه ۴۷ و نیز در رساله یوحنا ی رسول باب دوم، آیه دوم مذکور است "و اوست سبب کفّاره به جهت گناهان ما و نه فقط گناهان ما، بلکه به جهت تمام جهان نیز."

... و در باب هشتم رساله بولس به رومیان، آیه اول مسطور است که هیچ قصاصی نیست بر آنان که در عیسی مسیح هستند ... "مؤمنی کو نکرد آنچه شنید - گفت عیسی بروی ریگ بناست" (از نعیم)

چنانچه گفتیم مسیحیان نظر به مضمون چند فقره از انجیل که نمونه آن ذکر ایمان و اقرار لسانی به عیسی مسیح را سبب نجات دانسته‌اند با آن که برحسب نصوص صریحه انجیل و رسائل رسل چنانچه حضرت نعیم در بیت اشاره فرموده، ایمان و اقرار تنها کافی نه و مادام ک ایمان و عمل به احکام توأم نگردد، نجات حاصل نشود. مواضعی که (انجیل) ایمان و عمل را سبب نجات ذکر کرده متعدد است و به چند مقام ذیلاً اشاره می‌شود.

از جمله در انجیل متی باب ۷، آیه ۲۴ و ۲۸ می‌فرماید: "... پس هرکس این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آورد به مردی دانسته تشبیه می‌کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد و باران باریده سیلاب‌ها روان گردید و بادهای وزیده بدان خانه زورآور شد و (آن خانه) خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود و هر که این سخنان مرا شنیده به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد و باران باریده سیلاب‌ها جاری شده و بادهای وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود."

و در انجیل لوقا باب ششم، آیه چهل و ششم تا آخر باب می‌فرماید "و چون است که مرا خداوند خدا می‌گوئید و آنچه می‌گویم به عمل نمی‌آورید..." و در مواضع متعدده دیگر نیز این معنی مصرح است ... که احصای آن موجب اطناب است... پس فضیلتی را که مسیحیان از این راه برای مسیح بر سایر انبیا می‌خواهند اثبات کنند کلامی فارغ و نصوص انجیل و رسائل رسل برخلاف آن ناطق است.

فضل عیسی اگر ز بی‌پدیری است، افضلیت در آدم و حواست (جناب نعیم) از جمله مطالبی را که مسیحیان برای اثبات افضلیت مسیح بر سایر مظاهر مقدسه اقامه کنند آنست که گویند عیسی مسیح بدون پدر یعنی از روح القدس متولد گردیده ... حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات می‌فرماید: شخص بزرگوار خواه بی‌پدر خواه با پدر یکسان است، بی‌پدیری اگر فضیلت است آدم اعظم و افضل از کل انبیاء و رسل است، زیرا نه پدر داشت، نه مادر ... حضرت آدم را ماده حیات جسدی خاک است، حضرت ابراهیم را نطفه پاک ... انتهی

جماعت پروتستان و ادونتیست‌ها که معروف به مسیحیان سبتی هستند در این باره رساله‌های بسیار به السنه مختلفه منتشر و در آن جمیع انبیاء را خاطی و مسیح را مجرد از خطا ذکر نموده‌اند. از جمله در رساله موسومه به النبی المصوم من الخطیئه که نسخه عربیه آن نزد نگارنده موجود است ... می‌گوید انبیای معظم و بزرگواری که یهودی و مسیحی و مسلم معتقدند روی هم رفته شش نفرند از این قرار: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت محمد، و پس از تفحص و تدقیق در تورات و انجیل و قرآن واضح می‌شود که جمیع آن‌ها بجز مسیح خاطی و گناهکار بوده‌اند... آدم داستان در تورات مذکور است... در قرآن هم مذکور که از آن جمله در سوره اعراف آیه ۱۸ تا ۲۲ و سوره طه آیه ۱۱۵ نیز به عصیان آدم تصریح شده، پس به شهادت قرآن و تورات آدم خاطی است (بقول حافظ: پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت). اما نوح با آن که خداوند او را از طوفان نجات بخشید، برحسب نصوص تورات چون از کشتی بیرون آمده به فلاح مشغول شد و درخت انگوری کاشت که پس از میوه دادن شراب انداخت و نوشیده مست شد ... و در قرآن نیز آیاتی وارد که دلالت بر گناهکاری نوح می‌نماید از جمله در سوره نوح آیه ۲۹ ... و سوره هود آیه ۴۷... ابراهیم نیز چون به نص تورات دو مرتبه دروغ گفت و در نزد پادشاه بُت پرست زوجه خود را خواهر خویش معرفی کرد، وی نیز خاطی و گناهکار است و در قرآن سوره ابراهیم آیه ۴۲ ... موسی نیز گناهکار بود، زیرا به نص تورات ... چون از دست قوم خود به ستوه آمد چنان خروشید که این عمل بر خدا گران آمد و به موسی فرمود برای این کار

زشت به زمین کنعان وارد نخواهی شد و در بیابان خواهی مرد ... قرآن نیز در مواضع متعدده به خطا و عصیان موسی ناطق است، از جمله در سوره اعراف آیه ۱۵۰ و سوره قصص آیه ۱۶ ... اما محمد به اقرار خود خاطی و گناهکار است، چنانچه در سوره الضحی آیه ۷ و سوره مؤمنین آیه ۵۷ و سوره محمد آیه ۲۱ و سوره فتح آیه ۲ و جز این‌ها اقرار به خطا و طلب غفران از خدا نموده است.

اما مسیح جمیع کتب به بی‌گناهی او شاهد و گواه است ... چنانچه در انجیل یوحنا، ف ۴۶/۸ و رساله اول یوحنا فصل ۵/۳ و رساله اول پطرس ف ۲۲/۲ و رساله دوم کورنتیان ف ۲۱/۵ و غیره این مطلب مصرح است ... قرآن که به عصیان و خطای همه انبیا حتی محمد ناطق است درباره مسیح به پاکی و بی‌گناهی تصریح می‌کند و او را به القاب مهیمن می‌خواند، چنانچه در سوره آل عمران آیه ۳۰ و ۴۵، مسیح را کلمه‌الله خوانده و در سوره نساء آیه ۱۶۹ روح‌الله نامیده شده ... پس شخصی که به شهادت جمیع کتب مقدسه خالی از خطا و عصیان باشد، باید سبب نجات شود .. (ملخص از کتب پروتستان)

مطابق تعالیم جمال اقدس ابهی ما اهل بهاء عموم انبیاء الهی را معصوم از خطا و گناه دانسته و آنان را مظهر تام قدرت و حکمت و علم و عظمت الهیه می‌دانیم ... چنانچه حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: هر خطاب الهی که از روی عتاب است ولو به ظاهر به انبیاست ولی به حقیقت آن خطاب توجه به اُمت دارد و حکمتش محض شفقت است تا اُمت افسرده و دلگیر نگردد ... و این از نفس تورات معلوم است که بنی اسرائیل مخالفت کردند و به حضرت موسی گفتند که ما نمی‌توانیم با عمالقه جنگ نمائیم زیرا قوی و شدید و شجاعند. خدا موسی و هارون را عتاب فرمود و حضرت موسی در نهایت اطاعت بود نه عصیان ... ملاحظه نمائید عصیان را بنی اسرائیل نمودند لکن به ظاهر عتاب به موسی و هارون شد، چنان که در باب سوم آیه ۱۶ از تورات تثنیه می‌فرماید: خداوند به خاطر شما با من غضبناک شد، مرا اجابت نمود و خداوند مرا گفت تو را کافیست بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو ... این خطاب و عتاب فی الحقیقه به اُمت اسرائیل است که به جهت عصیان امر الهی مدت مدیده در صحرای تیه آن سمت اردن گرفتار

بودند تا زمان یوشع علیه‌السلام ... هم‌چنین در قرآن خطاب به حضرت محمد می‌فرماید: انا فتحنا لک فتحاً مبیناً لیغفولک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر. یعنی ما برای تو فتحی آشکار نمودیم تا گناهان پیشین و پسین تو را بیامرزم. حال این خطاب هرچند به ظاهر به حضرت محمد بود ولیکن فی‌الحقیقه این خطاب به عموم ملت ... مثلاً در انجیل می‌فرماید که شخصی به حضور حضرت مسیح آمد، عرض کرد ای معلم نیکوکار، حضرت فرمود چرا مرا نیکوکار گفتی زیرا نیکوکار یکیست و آن خداست، حالا مقصد اینست که حضرت، معاذالله گنه‌کار بودند بلکه مراد تعلیم خضوع و خشوع و خجالت و شرمساری به آن شخص مخاطب بود ... انتهی

... اگر مسیحیان جمیع انبیا را خاطی و عاصی شمارند، به شهادت انجیل خطا کاری خود مسیح هم ثابت و مدلل است ... زیرا اگر مسیح به قول مسیحیان به واسطه بی‌پدیری از گناه آدم محفوظ ماند، اما از جنبه مادر خود وارث گناه آدم خواهد بود، مگر آن که بگویند عیسی نه پدر داشت نه مادر که این قول خلاف مندرجات انجیل است ...

مطابق تعالیم جمال اقدس ابهی، ما اهل بهاء و ساکنین در سفینه حمرا عموم انبیای الهی را معصوم از خطا و گناه دانسته ... و در این مقام آدم و نوح و موسی و عیسی و محمد و زردشت و بودا و برهما و ... و ... و همه یکسان و از عصیان دور و خلاصه طهارت ذات و عصاره عصمت و بی‌گناهی هستند ...

افسوس که مسیحیان از قبول حقیقت دور و از عرفان اصل مهجور و به واسطه پافشاری در عناد اهل حقیقت را مجبور به اقامه ادله نقضیه و الزامیه می‌نمایند ... از این رو حضرت نعیم در بیت مزبور مسیحین را از راه این که عیسی اگر پدر نداشت، مادر داشت و از جنبه مادر وارث خطاکاری و عصیان شد، ملزم فرمود و ما هم برای اتمام فائده همین رویه را تعقیب کرده‌ایم ...]

(کتاب محاضرات چاپ لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی - لانگهاین آلمان غربی، ۱۴۳ بدیع - ۱۹۸۷ میلادی صص ۹۴ - ۷۹)

ترک تعصبات

جناب ایرج قانونی
دنباله مطالب پیشین

راه ترک تعصّب

ترک تعصّب دشوار است، زیرا تعصّب از همان راهی به وجود آدمی داخل می‌شود که ایمان و محبت الهی. تعصّب از طریق قلب به روح رخنه می‌کند و از آغاز کودکی به او دست می‌گشاید، با تعلیم و تربیت و به وسیله آن‌ها که بر شخصیت کودک نفوذ دارند و کودک در مقابلشان بی‌دفاع است. این دشمن در وقت غفلت به وجود آدمی درمی‌آید. راه بر آن بستن، راه بر دوستان بستن نیز هست و این از محیط فرهنگی صورت گیرد. اگر کودک غافل است، محیط آموزش مذهبی نباید غافل باشد. پس باید متوجه ریشه‌های تعصّب شد و به بیداری اجتماع آن را خشکاند. این است که قلم اعلی در کلمات فردوسی می‌فرمایند:

”کلمه‌الله در ورق هشتم از فردوس اعلی، دارالتعلیم باید در ابتدا اولد را به شرایط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد ولکن به قدری که به تعصّب و حمیّه جاهلیّه منجر نگردند.“^۱

باید اطفال را به اوامر و نواهی الهی آشنا کرد بدون آن‌که در چشمه آلوده معرفت شنا کنند، زیرا در این صورت دانائی در حوزه اوامر و نواهی و صورت و ظاهر دین به انجام رسیده و تا ساحت باید و نباید بیشتر نیست و جهالت در منطقه عرفان و ایمان و باطن و اصل حقیقت. آن ظاهر باید به این باطن متصل باشد والا دانائی جزئی در سرزمین نادانئی‌های عمیق چه ثمری خواهد داد؟ حضرت ولی امرالله می‌فرمایند:

”مادام که سعی و مراقبت مستمر شما بر آن است که طفل در محیط مذهبی کامل پرورش یابد، توجه شدید به این نکته لازم و ضروری است که وی را از کلیّه عواملی که ممکن است در روحیه او تعصّبات مذهبی ایجاد و افق بصیرت روحانیش را

مضیق و محدود نماید برحذر دارید." (ترجمه) ^۲

می‌توان آن‌گونه که در گذشته تربیت می‌کردند به جای عشق الهی، رعب خداوند و مخافت دوزخ را در نهادشان ودیعه گذاشت. می‌توان آن‌ها را آن‌گونه آموزش داد که پندآموزی از شهادت مسیح و امام حسین جایش را به نفرت‌اندوزی از کلیمیان و اشرار بسپارد. می‌توان مانند آن دختر خردسال مسیحی در قرون گذشته چنان مالا مال از نفرت یهودیان شد که وقتی در سنین رشد و کمال می‌شنود مریم عذرا کلیمی‌زاده بوده، اقرار می‌کند که دیگر نمی‌تواند وی را با آن عشق و خلوص دیرین دوست بدارد. ^۳ پس باید قلوب کودکان را سرشار از عشق الهی کرد، آن‌گونه که مقتضای این عشق است و عشق خدا مستلزم نفرت از غیر او و مخلوق او نیست.

اما چگونه می‌توان تعصب را محو کرد؟ از آن‌جا که تعصب آرایش نفس خود است، خود ما نیز باید در رفع آن بکوشیم. دری که خود ببندی، خودنیز باید بگشائی، بی کمک غیر. دیگران عاجزند چشمانی را که می‌خواهد بسته باشد، باز گذارند. در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

"حُکمای عباد آن‌اند که تا سمع نیابند، لب نگشایند ... پس باید حبه‌های حکمت و علم را در ارض طیبیه قلب مبدول دارید و مستور نمائید تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید نه از گل."

پندی حکیمانه می‌دهند: باید به جستجوی صاحبان سمع رفت، اما این‌ها چه کسانی هستند؟ به تلویح می‌فرمایند آن‌ها صاحبان افنده پاک هستند. قلب باید پاک باشد تا صاحب آن سمع معنوی یابد. شرط برخورداری از این فیض میروار اینست که شخص به دست خود قلبش را صفا دهد، این کوشش باید از جانب خود او صورت گیرد. کافست به اول تعلیم قلم اعلی توجه کنیم و به تطهیر جان و دل کوشیم، "فی اول القول املک قلباً جيداً حسناً منیراً..."

انسان به اندازه‌ای که در زدودن تعصبات توفیق یابد می‌تواند "جمال مبین" حقیقت را ببیند و به اندازه‌ای که از انصاف بهره‌مند باشد، به همان اندازه به جمال قدم نزدیک‌تر است: "احب الاشياء عندی الانصاف لا ترغب عنه ان تکن الی راغباً ولا تغفل منه لتکون لی امیناً..."

آن سوی انصاف جمال ابهی است. محبوب کائنات. دور شدن از انصاف در هر وضع و مقامی دور شدن از اوست. قدری باید در حکم مستوره در کلمات مکنونه در

فوق تأمل کرد: آیا به حکمای عباد پندی به جهت آسودگی می‌دهند و آن‌ها را فقط در مقابل قلوب طاهره مسئول می‌دانند؟ آیا حکیم فقط جوینده قلب طاهر است یا در ساختن آن نیز مداخله دارد؟ پیداست حکمت، رتبه کمال و بلوغ آدمی است و حکیم کسی است که به مقتضای زمان عمل کرده و تا حصول پاکی قلب متعصب، ابلاغ کلام الهی را به او به تأخیر می‌اندازد، اما تا آن زمان نیز از کوشش باز نمی‌ایستد. زیرا می‌داند حقیقت تعلقش به قلب است و مفهوم و معقول بودن آن کافی نیست تا مورد پذیرش تمام و کمال قرار گیرد، ما حقیقت را نیز باید دوست بداریم تا بپذیریم. تعصب قلب را سخت می‌کند اما این دژ تسخیرناپذیر نیست، زیرا محبت به دلربائی به داخل حصارهای آن قدم می‌گذارد. در این‌جا شخص بهائی که به تربیت اهل عالم همت گماشته، در وضعیت دشواری قرار می‌گیرد:

- ۱ - از طرفی می‌داند که علاج این کینه، مهر است.
 - ۲ - از طرف دیگر باید بتواند کسی را دوست دارد که خود او را منفور می‌داند.
- چگونه می‌توان بر این دشواری غلبه کرد؟ به نیروی حکمت الهی که سرچشمه‌اش عشق است و باید دانست که در آن فقره از کلمات مکتونه قاعده حکمت به چه کسی تعلیم می‌دهند؟ چه کسانی باید از حکمای عباد نیز باشند؟ عاقلان از حرکت باز مانده یا عاشقان متحرک از حکمت دور مانده؟ به واقع از دلدادگان سودائی طلب حکمت‌ورزی می‌کنند. عشق برانگیختنی است اما حکمت آموختنی. پس عشق را مزین به اکتلیل خردمندی الهی می‌پسندند. این‌جا مراد از عقل، عقل مصلحت شخصی اندیش نیست، بلکه عقلی است که هادی او عقل کلی الهی است. حکیمی است که دل با خدایش دارد. پس باید بتواند صدرش را وسیع گرداند و نظر در دیده جان بگرداند. به چشم حق‌بین بر "دوست متعصب" بنگرد و سببی را بر این مهر بیابد و چه سبب بالاتر از این‌که انسان‌های ضعیف سزاوار توجه و محبت‌اند؟ یک بهائی فقط می‌تواند بر این موقعیت دشوار غلبه کند و کسی را دوست بدارد که او را دشمن می‌دارد، که از خودش بگذرد. وی باید بتواند نفسش را بشکند و آن را فراموش کند. در این صورت خواهد توانست بر آن قلب سخت دست یابد. وی در این تقرب به متعصب می‌کوشد تا محاسن او را بجوید تا او را کشف کند. این‌گونه او را در تمام وجودش به خود راه می‌دهد، فقط از یک وجه و یک سمت با او روبرو نمی‌شود. آن متعصب کسی نیست که هیچ قابلیت و ارزشی ندارد، زیرا که از مهم‌ترین حقایق غافل مانده است، بلکه او گلی است ناشکفته و سیف پُر جوهری که در

غلاف تیره این غفلت پنهان گشته است. این گونه بر او نگریستن و صنع او را کامل دیدن، به مکاشفه تمام وجوه شخصیت او نائل آمدن و او را از تاریکی به درآوردن است. دیگر حقیقتی روشن و آشکار بر شخصی پنهان و در حجاب عرضه نمی‌داریم، بلکه از طریق ارتباطی عالی و انسانی، واسطه ایصال حقیقت واضح و آشکار به شخصی که درک شده و در نتیجه واضح گشته است، می‌شویم. این جا اجازه می‌دهیم تا همان گونه که خود به حقیقت متعالی تعلق خاطر داریم و رابطه‌ای شخصی با آن برقرار کرده‌ایم، آن حقیقت نیز در معرض مهر ورزیدن طالبان قرار گیرد. حقیقت صرفاً معقول، نسبت به ما بی‌طرف است، غم ما را ندارد، پس ما نیز در قبال آن مسئولیتی احساس نمی‌کنیم و حال آن که امر مقدسی که مورد عاطفه ماست متوجه ماست و از برای ماست. اگر ما نبودیم از آسمان مشیت الهیه نازل نمی‌شد و همین است که آن را جذاب و خواستنی می‌نماید و بر تمام روح ما حاکم می‌سازد.^۴

پایان

^۱ - اشراقات، ص ۱۲۳

^۲ - خطاب به کسی که مدرسه راهبات کاتولیک را برای تربیت دخترش در نظر گرفته بود، از طرف هیکل اطهر در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۹ نگاشته شده است. مجموعه تعلیم و تربیت، چاپ ۱۳۵ بدیع، ص ۱۰۵.

^۳ - تاریخ تمدن، جلد ۲، ص ۱۵۰، به نقل از تامس مور

^۴ - به نام خواهر دلبندم شیوا که اینک، در ملکوت ابهی است.



شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز جناب صفات‌الله فهندژ سعدی

جناب صفات‌الله فهندژ سعدی در سال ۱۳۱۲ در شهرک سعدیه شیراز در جوار مرقد شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی که از شاعران نامدار ایران است و شعار جاودانه‌اش مبنی بر این که:

بنی‌آدم اعضای یک‌دیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی
که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نباشد قرار
نشاید ک نامت نهند آدمی

در عصری که تعصبات جاهلیه (جنسی - مذهبی - ملی) به شدت رایج بوده، زبان‌زد خاص و عام است، متولد شدند.



نام پدرشان روح‌الله و نام مادرشان گوهرخانم است. جناب صفات‌الله تحصیلات ابتدایی را در شیراز به پایان رسانده و سپس به آموزشگاه ارتش وارد و با درجه استوار یکمی در پادگان شیراز به خدمت مشغول و در امور فنی تخصص یافته و به عنوان استاد فنی به تدریس و تعلیم افراد نظامی پرداخت. جناب فهندژ به معتقدات وجدانی سخت پای‌بند بود و از افراد فعال جامعه امری سعدیه به شمار می‌رفت و اغلب اوقاتش مصروف خدمات امری می‌شد.

وی سالیان متمادی ریاست محفل روحانی محلی شهرک سعدیه را به عهده داشت و به عنوان رئیس جامعه بهائی در شهرک سعدی مشهور بود. ایشان در سال ۱۳۳۳

با خانم مقدس فهندژ ازدواج نمود. ثمره این تأهل ۴ فرزند است که بحمدالله همگی مؤمن و در ظل امرالله بوده و بر اثر اقدام پدر بزرگوار خود مشی می‌نمایند.

شرح شهادت ایشان بدین‌قرار بود که در بحبوحه انقلاب اسلامی ایران که مردم مذهبی علیه رژیم سلطنتی مبارزه و تظاهرات می‌کردند، دو ماه قبل از پیروزی انقلاب مقامات رژیم در شیراز یکی از راه‌های مقابله با تظاهرات مردمی را انحراف مردم انقلابی از مبارزه با رژیم سلطنتی و توجه آنان به اختلافات مذهبی با توجه به تصادف آن ایام با ماه محرم قرار داده و احساسات مردم را علیه بهائیان تحریک می‌کردند. از جمله در روزهای ۱۲ و ۱۳ محرم عده زیادی به گلستان جاوید سعدی هجوم برده، دیوارها و قبور را تخریب نمودند و چون عکس‌العملی از طرف احبّاً مشاهده ننمودند جری شده، غروب روز ۲۲ آذرماه ۱۳۵۷ در کوچه‌ای که منازل تعدادی از احبّاً، منجمله جناب فهندژ در جوار حظیره‌القدس سعدی قرار داشت اجتماع نموده با پرتاب سنگ و شکستن شیشه‌های پنجره منازل، شروع به هتاکی و توهین به مقدسات مذهبی و ناموسی افراد نمودند. جناب فهندژ که همان موقع از شکار آمده بود از پشت درب خانه با صدای بلند به نصیحت مهاجمین پرداختند ولی مهاجمین که بشدت تحریک شده بودند به قصد ورود به خانه اقدام به شکستن درب و بالا رفتن از دیوار خانه نمودند. جناب فهندژ ناچار با تفنگ شکاری بالای پشت بام رفته و برای ارباب مهاجمین چند تیر هوایی شلیک می‌نمایند. در این هنگام که ساعت ۸ شب و هنگام شروع حکومت نظامی بود و چراغ‌های شهر هم خاموش می‌شد، مهاجمین به داخل خانه نفوذ و قصد تعرض به جان و مال و ناموس ایشان را داشتند که ناچار اقدام به تیراندازی زمینی نمودند. در این هنگام محل مزبور از طرف تانک‌ها و کامیون‌های ارتش محاصره و شروع به تیراندازی با مسلسل نموده و با پرتاب منوره‌های متعدد صحنه را به جنگ واقعی تبدیل نمودند. در این هنگام چند سرباز به پشت بام نفوذ و جناب فهندژ و دختر عموی ایشان بانو عوض گل فهندژ را که به پشت بام رفته و با فریاد به مهاجمین التماس می‌نمود که از ورود به منزل منصرف شوند، به رگبار بسته و پس از شهادت آنان برای ایجاد جنگ مذهبی، مهاجمین را نیز به رگبار می‌بندند که گویا حدود ۱۳ نفر کشته می‌شوند، به انگیزه این که این جریان را به شادروان فهندژ نسبت داده و جنگ مذهبی ایجاد نمایند، بدون توجه به این که تفنگ مرحوم فهندژ شکاری و ساچمه زنی بوده و مقتولین به شهادت و گواهی بیمارستان سعدی با گلوله تفنگ جنگی کشته شده بودند. در هر حال این جریان سبب شد که جمعیت عصبانی و

تحریک شده شروع به غارت و تخریب و آتش زدن کلیه منازل احبای سعدی و محلات مجاور مانند هفت تنان و قسمتی از باغ تخت نموده، متجاوز از ۵۰ خانه غارت و تخریب شد و سکنه آنان از ترس جان آواره و متواری شدند، تا این که با صدور اعلامیه حضرت آیت‌الله شیخ بهاء‌الدین محلاتی که انجام این اعمال را خلاف شرع اعلام فرمودند، اوضاع تا حدی آرام شد. جسد جناب فهندژ از ترس این که مورد اهانت واقع شود نیمه شب به بستگانش تحویل شد و آنان هم آن را در محلی نامعلوم در خارج از شهر شیراز دفن نمودند.

گو این که عکس‌العمل جناب فهندژ با موازین امری بهائی که توصیه شده اگر کشته شوید بهتر است تا بکشید منافات داشت ولی بعداً به علت موقعیت خاصی که پیش آمد و به دلیل دفاع مشروع از جان و مال و ناموس، از طرف معهد اعلی جزو شهدا محسوب شدند. رحمت‌الله علیه و رضوانه.



PAYAM-E-BADI

VOLUME 37

NO'S:

421-422

July - August

2018

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi